



اصفہان  
کے کتب خانے  
کا قانون و کلا دادر

خبرنامہ

اردیہشت ۸۶

اصفہان

با آثاری از:

منوچہر استکی، سیامک بہارلوئی، کامران پورجوہری،  
دکتر بہروز تقی خانی، یوسف شفیع زادہ، یعقوب فرمانفر،  
فرشید فولادی نژاد، حسن فرہودی نیا، محبوبہ فیاض، مجید کیوانی،  
محمد رضا محمدی جرقویہ ای و علی نوریان

# فهرست مطالب

## یادداشت

دکتر بهروز تقی خانی؛

۲ ..... بی عنوان

## معالمات

یوسف شفیق زاده؛

۴ ..... مصدق السلطنه و آزمون کارآموزی وکالت؟! .....

منوچهر استکی؛

۱۲ ..... وکیل شایسته: وکیل بازاری .....

کامران پورجوهری؛

۱۷ ..... نوبت چو به ما رسد .....

فرشید فولادی نژاد؛

۲۱ ..... آیا ارائه مدارک جدید در مرحله تجدیدنظر ممکن است؟ .....

مجید کیوانی؛

۲۴ ..... بررسی اجمالی قاچاق مشروبات الکلی .....

حسن فرهودی نیا؛

۲۶ ..... مجرمین سیاسی در قوانین موضوعه ایران .....

## از میان نامه‌ها

یعقوب فرمانفر؛

۳۴ ..... ضرورت حذف عامل «تهدیده» از قوانین .....

علی نوریان؛

۳۵ ..... تعرفه حق الوکاله در دعاوی خانوادگی .....

سیامک بهارنویی؛

۳۶ ..... زیرتبع از نگاه حقوقی .....

محبوبه فیاض؛

۳۷ ..... نقد مقاله آقای فرهاد جعفری .....

## طنز

محمد رضا محمدی جرقویه ای؛

۳۹ ..... مشاوره حقوقی تلفنی .....

## بی عنوان

شانزده فروردین رفته بودم کانون برای عید دیدنی. شنیدم، یکی از همکاران- البته نه به صراحت و رو در رو، بلکه با کنایه و در پَسله- گله کرده و گفته است که چرا فلانی (که من باشم) با انتشار مقاله‌ی فرهاد جعفری (که در نهمین «خبرنامه» چاپ شد) موافقت کرده است. دلیلش این است:

۱- نویسنده‌ای که مقاله‌ای علیه و کلامی نویسد، از سه حال بیرون نیست. یا می‌خواهد خط و خطایی و کلا را برملا کند، که در این صورت ضمن تشکر از او، باید در مقام رفع نقص برآمد و کاستی‌ها را جبران کرد. یا می‌خواهد خط و خطایی را- به ناحق- به وکلا نسبت دهد که در این فرض هم، باید گفت و نوشت و توضیح داد تا هر کسی بتواند صحت و سقم ماجرا را دریابد و در مورد صداقت یا عدم صداقت نویسنده، داوری کند. و یا این که از «وکیل» توقع و انتظاری دارد فراتر از نقش و وظیفه‌ی وکیل که چون برآورده نمی‌شود، زبان به گلابه می‌گشاید و حداکثرش این است که «وکیل» را ملامت می‌کند. در این صورت هم، باید گفت و نوشت و توضیح داد و نویسنده‌ی مقاله و دیگران را از اشتباه بیرون آورد و به نقش اصلی وکیل دادگستری، آشنا یا آشناتر کرد. پس، وقتی امکان پاسخگویی را از ما نگرفته اند، چرا باید روپوشانی کنیم و از چاپ مقاله‌ای که درباره‌ی ما و مربوط به ما است تن بزنیم و آن را ندیده بگیریم؟

۲- اگر آن مقاله را چاپ نمی‌کردیم، چه می‌شد؟ دوستانی آن را نمی‌خواندند و در مقام پاسخگویی بر نمی‌آمدند. در نتیجه، هم من و هم شما، از «رشحه‌ی قلم» حضراتی که در پاسخ به آن مقاله، مقاله نوشته اند محروم می‌ماندیم. اما، اکنون و حالا، به یمن انتقاد آن دوست، و پاسخ دوستان دیگر به او، هم من و هم شما، به نکاتی دست یافته‌ایم که پیش از این، یا نمی‌دانستیم، یا کمتر می‌دانستیم. خلاصه، هر کس از «وکالت» و «وکیل» و «کانون وکلا»، هرانتقادی دارد، می‌تواند آن را با صراحت و بدون هیچ ملاحظه‌ای بگوید و بنویسد و مطرح بکند. وکلای دادگستری یا کانون وکلا هم، باید در دفاع از خود یا در دفاع از حریم وکالت، پاسخ منتقد را بدهند. از این رهگذر، نه تنها هیچ کس زبان نخواهد دید، بلکه حقایق بسیاری آشکار خواهد شد که مطلوب و منظور ما است. ■

بهر روز تقی خانی (وکیل دادگستری)



# مقتضیات

• مصدق السلطنه و آزمون کارآموزی وکالت؟!

• وکیل شایسته: وکیل بازاری

• نوبت چو به ما رسد ...

• آیا ارائه مدارک جدید در مرحله تجدیدنظر ممکن است؟

• بررسی اجمالی فاجای مشروبات الکلی

• مجرمین سیاسی در قوانین موضوعه ایران

# مصداق السلطنه و آزمون کارآموزی وکالت؟!

یوسف شفیق زاده

وکیل دادگستری و کارشناس ارشد حقوق خصوصی:

در شماره ۹ خبرنامه ی کانون اصفهان، مطلبی به قلم یک «حقوق دان روزنامه نگار و لیبرال دموکرات خداباور» به نام آقای فرهاد جعفری چاپ شد که نویسنده در آن از روم و ری و بغداد، مثال و شاهد آورده تا ثابت کند وکلای دادگستری و کانون شان در ایران، همواره وظایف اجتماعی و صنفی خود را فدای برج عاج و تنزه طلبی شان کرده اند و نهایتاً به این نتیجه رسیده، در این زمان که وکالت و کانون مستقل هدف قرار گرفته شده است، نباید به هشدارهای شان وقعی نهاد.

بنده هم در این جا، تلاش کرده ام با استفاده از متن همان نامه و نگاهی به مسائل حاشیه اش، ثابت کنم که نویسنده ی محترم آن، نه از «حقوق خوانندن» طرفی بسته و نه از «روزنامه نگار بودن» ثمری داشته است! و «انتقادات» یا «بهرتریگویم» اتهاماتی که به وکالت و کانون نسبت داده، عمدتاً مردود و بی اساس است.

\*\*\*

۱- در مقدمه ی توجیهی مقاله ی مورد نظر عیناً آمده است که: «پشاهنگی و رهبری جنبش های اصلاح طلبانه نه فقط تکلیف، بلکه حق حقوق دانان است (نه روزنامه نگارانی چون گنجی و دیگران) چون به سبب تسلط خود بر موازین حقوقی آن را به بیراهه نمی برند، آن را با سرعت معقولی پیش می برند و آن را در چارچوبه هایی از حرکات قانونی به سرانجام می رسانند.»

**اولاً:** هیچ وقت روزنامه نگاران حرفه ای به تنهایی پشاهنگ و رهبر جنبش های اصلاح طلبانه در ایران نبوده اند و نشنیده ایم که خود آنان نیز چنین ادعائی داشته باشند. در جو سیاسی بعد از دوم خرداد ۱۳۷۶ و با نگرش دولت و مدیریت جدید در وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، فضای حاکم بر مطبوعات نیز تغییر یافت و بسیاری از چهره های ناشناخته تا آن روز، برای طرح عقاید و افکار خود به صفحات نشریات روی آوردند. اینان نه روزنامه نگار حرفه ای، بلکه صاحبان اندیشه ای بودند که فضای خاص مطبوعاتی را برای طرح عقاید و نظرات خود مناسب دیدند. اکبر گنجی برای خواص هر چند از طریق حلقه «کیان» آشنا بود، برای عامه مردم اما، از طریق «صبح امروز» شناخته شد. نادیده گرفتن نقش پشاهنگی دانشجویان، کمال بی لطفی است.

**ثانیاً:** حضور، فعالیت و حتی رهبری در جنبش های اصلاح طلبانه فراگیر (برخلاف جنبش های صنفی) در زمانه ما، نه حق انحصاری است و نه برای طبقه ی خاصی ایجاد تکلیف



و الزام می‌کند. هرکسی که بدان معتقد است و آمادگی آگاهانه پرداخت هزینه‌های آن را هم داشته باشد! در آن ایفای نقش می‌کند و به شرط توانایی لازم، قادر به رهبری یا پیشاهنگی خواهد بود. معلوم نیست دوستان، «حق» و «تکلیف» حقوق دانان در رهبری جنبش‌های اصلاح طلبانه مملکتمان را از کجا آورده است؟!

**ثالثاً:** از کجا معلوم که یک قاضی با سابقه، یک وکیل متبحر، یک سردفتر مجرب و یا یک استاد دانشگاه مثلاً در رشته‌ی حقوق تجارت، می‌تواند یک لیدر آگاه اصلاح طلب هم باشد؟! صرفاً به دلیل تسلط بر موازین حقوقی؟! پاسخ به مابقی آن چه در «مقدمه‌ی توجیهی» آمده است را در سطور بعدی می‌خوانید. می‌پردازم به متن اصلی مقاله:

۲- مرقوم داشته‌اند: «آن چه بنا می‌شود، اغلب به سازنده‌اش شباهت دارد و روح آن که بنا می‌کند، در گوشه گوشه‌ی بنا متجلی است. گویا که کانون وکلای دادگستری ایران، این دیربازترین نهاد مثلاً مدنی ایرانی، معماری جز مصدق السلطنه نداشته است. پس خوی اشرافی و طبقاتی‌اش، تنزه طلبی و هراس دیربازی این طبقه از امتزاج با طبقه متوسط، بدیهی است که در کالبد این بنیاد نیز به جا مانده باشد!»

**اولاً:** برخلاف نظر دوست مثلاً حقوق دان مان، دکتر مصدق اصلاً در معماری کانون وکلای نقشی نداشت! کانون وکلای دادگستری ایران، در آبان ماه سال ۱۳۰۹ تأسیس شد و به حکایت تاریخ، در آن زمان دکتر مصدق «تبعید و زیر نظر شهربانی بوده!» (رک. کتاب از سید ضیاء تا بختیار. نوشته مسعود بهنود. چاپ اول. ۱۳۶۶. ص ۳۳۲).

دراکثر کتب شرح قانون آئین دادرسی مدنی، از دکتر متین دفتری بگیریید تا دکتر شمس، شمه‌ای از پیشینه تأسیس نهادهای مرتبط با دادگستری یا قوه‌ی قضائیه مانند کانون کارشناسان رسمی و کانون وکلای توضیح داده شده و با استفاده از منابع تاریخی مکتوب که در اختیار همه است، امروزه هر دانشجوی دوره‌ی کارشناسی حقوق، می‌داند که تحولات اجتماعی، نیاز زمانه و نوع نگرش علی‌اکبر داور به سیستم قضایی، موجبات تأسیس و تشکیل کانون وکلای را فراهم کرد و بعداً کوشائی افرادی چون سید هاشم وکیل، دکتر شاهکار، محمود سرشار و ... بود که با ملحوظ داشتن روح حاکم بر قانون وکالت سال ۱۳۱۵، لایحه‌ی قانونی استقلال کانون وکلای را تدوین و در زمانی که مجلس شورای ملی به دکتر مصدق نخست وزیر، اختیارات قانونی جهت تصویب قوانین لازم را اعطاء کرد، در اسفند ماه سال ۱۳۳۱ مورد تصویب وی قرار گرفت.

پس از کودتای ۲۸ مرداد، که اجرای برخی از قوانین مصوب دکتر مصدق با اشکال جدی مواجه شد، به واسطه‌ی پایمردی همان وکلای یاد شده، این لایحه‌ی قانونی با مختصر تغییراتی در سال ۱۳۳۳ توسط مجالس قانون گذاری وقت مورد تأیید قرار گرفت. پس لایحه‌ی مذکور که توسط دکتر مصدق به تصویب رسید، به هیچ وجه به منزله‌ی ایجاد و تأسیس کانون نیست، چرا که کانون وکلای ۲۲ سال قبل تأسیس شده بود! این که در آغاز مدعی شدم دوستان



نه طرفی از حقوق خواندن برده و نه ثمری از خبرنگار بودن داشته است، صرفاً یک ادعا نیست!

**ثانیاً:** بر فرض هم که بنابر کشف آقای فرهاد جعفری، معمار اصلی کانون و کلا مصدق السلطنه بود، باز هم چیزی از وکالت دادگستری و کانون و کلا در ایران کم نمی شد. بسیاری از نهادهای مدنی، فرهنگی و سیاسی فعلی ما، توسط اشخاصی تأسیس شده اند که احتمالاً خلق و خوی و خاستگاه طبقاتی شان، مورد پسند دوستان نیست و چون فتوا داده است که: «آن چه بنا می شود، اغلب به سازنده اش شباهت دارد و روح آن که بنا می کند در گوشه گوشه ی بنا متجلی است» لابد می بایست:

- کلیه ی مدارس اعم از دولتی و خصوصی (از جمله غیرانتفاعی ها!) برچیده شوند! چرا؟ به دلیل آن که مؤسس اولین مدارس، مرحوم امیرزا یحیی دولت آبادی، بود که در اواخر دوره ی ناصرالدین شاه، علی رغم مخالفت و کارشکنی های بسیار، موفق به ایجاد و یا معماری مدارس به سبک جدید شد (رک به کتاب حیات یحیی، جلد اول، چاپ ششم، از انتشارات عطار + فردوس، صفحه ۱۷۸ به بعد) و چون خود و خانواده اش جزء ملاکین قریه دولت آباد اصفهان بودند، به زعم دوست حقوق دان خبرنگاران، خاستگاه طبقاتی اش (فتودالیزم) شدیداً در مدارس فعلی بروز و ظهور دارد! برای همین هم هست شاید که از آغاز تأسیس مدارس تا امروز، کلیه ی معلمان و دانش آموزان احساس می کنند ملکیت مدرسه ها، تیول پدرشان است!

- مجلس شورا برچیده شود! چرا؟ چون فرمان تأسیس مجلس به این سبک و سیاق توسط مظفرالدین شاه قاجار صادر گردید. پس معمار اصلی نهاد مجلس شورا، همان شاه خوشگذران و سبک سر است و بنابر حکم قطعی و غیرقابل فرجام دوستان، خاستگاه طبقاتی او (آریستوکرات) در جای جای مجلس شورا (اعم از ملی و اسلامی) قابل مشاهده است! عوانندگان محترم می توانند در زمان کوتاهی، فهرستی از نهاد ها و تشکیلاتی مانند دادگستری، فرهنگستان لغت، دانشگاه، سازمان قضایی نیروهای مسلح و ... که سال ها قبل پی ریزی شده است را به موارد فوق اضافه کنند!

تازه این از نتایج سحرگردن نهادن به فتوای دوستان است، دولتش اگر بدید، می تواند به آثار مکتوب نویسندگانی هم که خاستگاه اجتماعی مطلوب ندارند! تعمیم یابد. برای مثال:

- دکتر سید حسن امامی: نویسنده ی ۶ جلد شرح قانون مدنی که احتمالاً دوستان در دوره حقوق خوانش باید آن را تورقی کرده باشد، شوهر عمه ی دکتر مصدق بود و نه تنها از سوی حاکمیت وقت به امام جمعه ای تهران منصوب شد، بلکه دعای سفر هم در گوش شاه می خواند! - مصطفی عدل (منصور السلطنه): از اعضای کمیسیون تدوین قانون مدنی بود و فصل بندی این قانون از ابتکارات وی به شمار می رود. شرح او بر قانون مدنی هنوز هم خوانندگان فراوانی دارد!

- دکتر احمد متین دفتری: داماد دکتر مصدق که علاوه بر دارا بودن مناصبی چون نخست وزیر و وزارت دادگستری، مدتی هم ستاتور انتصابی بود و پدر آئین دادرسی مدنی نوین نامیده می شود!



می بینید؟! به همین راحتی می شود همه چیز را زیر و زبر کرد. همه آن چه نیکان و نیاکانمان با خون دل خوردن به یادگار نهادند، با یک حکم ناصواب یا یک اندیشه ی افراطی نابود می شود. بسیار مایلم نظر دوستان راجع به سد سیوند و احتمال زیر آب رفتن قسمتی از تمدن بشری و ایرانی را بدانم! ظاهراً کوروش هم خاستگاه طبقاتی مشکوکی داشته است!!

۳- مرفوم داشته اند: «همین که از دانشکده ی پزشکی پا بیرون می نهد، پزشک هستد و می تواند طبابت کند، همین که تحصیلات مهندسی را به پایان می رسانید، مهندس خوانده می شوید و می توانید بنایی بسازید. شک ندارم که بنیاد سازمان نظام پزشکی و نظام مهندسی را انسان هایی از طبقه متوسط پی ریخته اند، هرچند که نمی شناسم شان!... و بلافاصله از آزمون ورودی کانون و اختبار کارآموزان انتقاد کرده و آن را مورد تعرض جدی قرار داده است!

اولاً: اگر دوست حقوق دان ما به قوانین وکالت ۱۳۱۴ و ۱۳۱۵ و لایحه ی قانونی استقلال و آئین نامه ی آن نیم نگاهی کرده بود، متوجه می شد که اتفاقاً در هیچ یک از این مقررات، آزمون ورودی کارآموزی وکالت پیش بینی نشده است! دلیلش هم کاملاً واضح است؛ در آن زمان به دلیل حجم کم فارغ التحصیلان رشته ی حقوق و جذب تعداد زیادی از همان عده ی قلیل به مشاغل دیگر از جمله قضاوت و سردفتری اسناد رسمی، سالانه تعداد کمی به کسوت وکالت درمی آمدند و نیازی به رقابت علمی مجدد نبود.

مدت کوتاهی پس از پیروزی انقلاب اسلامی و به دلیل بروز حوادثی که شرح آن در این مقاله نمی گنجد، کانون وکلا موقتاً تعطیل و سرپرستی از سوی حکومت برای آن تعیین گردید که تا سال ۱۳۷۶ ادامه داشت. در این مدت آزمون سالانه برگزار نشد و عده ی زیادی از فارغ التحصیلان حقوق از ورود به کانون محروم شدند.

آزمون ورودی برای صدور پروانه ی کارآموزی برای اولین بار در ماده ی ۱ قانون کیفیت اخذ پروانه ی وکالت دادگستری مصوب فروردین ۱۳۷۶ مقرر شد؛ یعنی نزدیک به ۶۷ سال پس از تأسیس کانون وکلا توسط علی اکبرخان داور و ۴۵ سال پس از تصویب لایحه ی قانونی استقلال کانون توسط مصدق السلطنه! حالا خط و ربط این آزمون با آن مرحوم و خاستگاه طبقاتی وی و منزه طلبی و شازده بودن و کلای دادگستری را باید از دوست مثلاً حقوق دان و به اصطلاح خبرنگارمان پرسید!!

ثانیاً: یقیناً این دوستان در «پی ریزی سازمان نظام پزشکی توسط انسان هایی از طبقه ی متوسط»، مانند سایر افاضاتشان، از جنس همان پیش داوری های ذهنی و حاکی از عدم تحقیق و تدقیق است که نه رسم حقوق دانان بوده و نه شیوه ی خبرنگاران! از اتفاق باید به حضرتشان بگویم به این یقینتان هم شدیداً مشکوک باشید:

تأسیس سازمان نظام پزشکی به موجب لایحه ای بود که در دوره ی نخست وزیری دکتر منوچهر اقبال (فرزند حاج مقبل السلطنه، ملاک مشهور خراسان) از سوی دولت پیشنهاد گردید و در اواخر عمر دولت مذکور، به اصرار نخست وزیر که خود از متخصصین به نام





بیماری های عفونی از فرانسه بود، در خرداد ماه ۱۳۳۹ طی ۱۴ ماده و ۳ تبصره در مجلس شورای ملی به ریاست رضا حکمت، ملقب به سردار فاخر (فرزند حسام الدین مشارالدوله) به تصویب رسید.

در ماده ۵ این قانون پیش بینی شد که هیأت مدیره سازمان، توسط ۱۵ نفر پزشک و ۲ نفر دندانپزشک غیرنظامی (به صورت انتخابی) و ۲ نفر از پزشکان لشگری و انتظامی که از سوی ستاد بزرگ ارتشاران و وزارت کشور معرفی می شوند (انتصابی) اداره خواهد شد. بعداً در سال ۱۳۵۴ وزمانی که جعفر شریف امامی ریاست مجلس سنا را به عهده داشت، ماده واحده ای تصویب و تبصره ای به ماده ۵ قانون اولیه اضافه شد که مطابق آن: «رئیس هیأت مدیره نظام پزشکی مرکز در هر دوره به پیشنهاد هیأت مدیره و به استدعای نخست وزیر، به فرمان مبارک ملوکانه منصوب می شود» حالا دیگر دوستِ حقوق دانِ خیرنگارمان، خود می داند و «یقین گمشده اش»!

ضمناً ایشان که «شیفته و شیدای مارکس جامعه شناس» هستند، نشینده بگیرند ولی، در زمان نخست وزیری دکتر اقبال بود که ساواک تأسیس شد و خسرو روزبه، معتقدترین عضو «مارکسیست-لنینیست» حزب توده به دام تیمور بختیار افتاد که پیش از اعدام، راز سر به مهر ترور زنده پاد محمد مسعود، «خیرنگار» و صاحب نشریه «مرد امروز را گشود!» (برای مطالعه ی بیشتر ر.ک به کتاب نخست وزیران ایران از مشروطه تا انقلاب اسلامی. نوشته ی دکتر باقر عاقلی. انتشارات جاویدان، ص ۸۵۲ و مجله خاطرات وحید شماره ی ۱۲، سال ۱۳۵۱، ص ۱۱۹۷ در معرفی دکتر اقبال زمانی که به عنوان پنجمین رئیس دانشگاه تهران معرفی شد). خیرنگاران مدعی «رهبری و پیشاهنگی جنبش های اصلاح طلبی» اگر کمی از وقت خود را نیز به مطالعه در حوزه ی آن چه قرار است بدان وارد شوند مصروف می داشتند، جنبش ها کمتر به بیراهه می رفت!

۴- نوشته اند: «شبهت استدلال کانون وکلای کشور (یک نهاد مثلاً مدنی) در نپذیرفتن قاعده ی «بازار آزاد» را با استدلال یک نهاد دیگر، (یک نهاد دولتی) در لزوم «تأیید صلاحیت انتخاب شوندگان» مقایسه کنید تا دریابید که «انحصارطلبی» تنها بک خصیصه ی مربوط به نهادهای دولتی نیست ...!»

اولاً: از اتفاق دوستان این جا را کمی تا قسمتی درست تشخیص داده است! نگرش کانون وکلای و عمده اعضای آن، به هیچ وجه از «قاعده بازار آزاد» تعیت نمی کند. برخلاف این نوع دیدگاه، ما معتقدیم وکالت، شرکت تجاری، فروشگاه عرضه ی محصولات غذایی و یا مؤسسه ی تعمیراتی نیست تا دارندگانش بر سر جذب مشتری بیشتر با هم رقابت کنند و به هر روش قانونی و غیرقانونی برای عرضه و فروش خدمات خود تمسک جویند! برای همین هم وکلای دادگستری جزء معدود مشاغل آزادی هستند که از تبلیغ برای خود منع شده اند.

ثانیاً: قیاس آزمون ورودی کانون وکلای با نظارت استصوابی شورای نگهبان، کاملاً قیاسی مع الفارق است؛ چرا که کانون فقط مجری برگزاری آزمون ورودی است و بررسی سوابق



سیاسی و اجتماعی آزمون دهندگان به موجب تبصره ی ۱ ماده ی ۲ قانون سال ۷۶، به نهادهای امنیتی و انتظامی ذربط محول شده است؛ یعنی کاری که کانون در برگزاری آزمون می کند، دقیقاً همان است که سیستم آموزش عالی برای ورود متقاضیان به دانشگاه انجام می دهد. بنابر قیاس دوست حقوق دان خبرنگارمان، دانشگاه ها هم یکسره مانند شورای نگهبان عمل می کنند!؟

۵- نظر داده اند که چون «مارکس جامعه شناس» حکم داده که در مناسبات انسانی هر معلولی، ناشی از یک علت اقتصادی است، پس اگر کانون و کلا هم آزمون ورودی برای پذیرش کارآموزان برگزار می کند و فقط سالی صد و بیست سی تا کارآموز می پذیرد که شصت نای شان هم در آزمون اختیار پذیرفته نمی شوند! به این دلیل است که وکلای شاغل نمی خواهند بازارشان شکسته شود و توجیهاتی چون حفظ تقدس و رعایت شأن والای وکالت بهانه ای بیش نیست! و ضمناً به این توجیهات هم باید خندید!

**اولاً:** طشت بی اعتباری نظریات اقتصادی و احکام اجتماعی- سیاسی «پیر و مراد» ایشان، سال هاست که از بام عصر مدرنیسم و پست مدرنیسم به زیر افتاده و صدایش به گوش «کاستروها» و پیروان وطنی «پدرکیه» هم رسیده و اگر هنوز تعریف مناسبات انسانی در دنیای نو را باور ندارند از جزمیت عفايشان است!

برخلاف نظر کارل مارکس، در همه ی مناسبات انسانی، هر معلولی به صورت قطعی و همیشگی، ناشی از یک علت اقتصادی نیست. تئوری های قاطعانه از این دست (خصوصاً در حوزه ی علوم انسانی) تیغ دو دم را می ماند که با آن ضربه ای به حریف می زنی و همزمان با همان تیغ، ضربه ای توش می کنی! اگر این تئوری را در کلیه ی مناسبات انسانی باور داریم، پس ایرادی نیست اگر مثلاً حکم دهیم که انتقادات دوستان از «آزمون ورودی کارآموزی» که به نوعی بیان نظر و برقراری ارتباط با دیگر انسان هاست، برخاسته از یک علت اقتصادی است نه از سر دلسوزی!!

اجازه دهید در همین جا برای این دوستان و همفکرانش آرزوکنم، روزی لذت «مهرورزی بی بهانه» که انسانی ترین مناسبات انسانی ست را تجربه کند!

**ثانیاً:** اگر دوست حقوق دان خبرنگار ما پیش از آنکه دست به فلم شود، نیم نگاهی به قانون کیفیت اخذ پروانه ی وکالت دادگستری می انداخت، چنین قاطعانه، نظریات اجتماعی- اقتصادی مارکس را به کانون وکلا تعمیم نمی داد!

مطابق ماده ی ۱ این قانون، هر ساله کانون های وکلا موظف به جذب کارآموزان جدید هستند و مستند به تبصره همان ماده، تعداد سهمیه ی هر کانون در کمیسیونی متشکل از رئیس دادگستری، رئیس شعبه ی اول دادگاه انقلاب و رئیس کانون وکلای حوزه تعیین می شود. پس رئیس هر کانون برای اعمال نظریات انحصارگرا نه اش! فقط دارای یک رأی از سه رأی است. مگر این که دوست ما معتقد باشد رؤسای دادگستری و دادگاه انقلاب نیز در انحصارگری کانون وکلا نقش دارند!

**ثالثاً:** اگر دوست به اصطلاح خبرنگارمان به خود زحمت می داد و جرابد کثیرالانتشار را مروری می کرد، می دید که برای مثال در سال ۸۵ تعداد سهمیه ی کانون ها برای جذب کارآموزان جدید، ۲۷۸۱ نفر (و نه صد و بیست سی تا!) تعیین شده است: (روزنامه اطلاعات، مورخ ۸۵/۶/۷، شماره ۲۳۷۱۳). به این رقم، عده ی دیگری از قضات بازنشسته یا مستعفی دادگستری را که پس از خدمت قضایی بدون طی دوره ی کارآموزی به کسوت و کالت درمی آیند، اضافه کنید.

۶- نوشته شده که: «تقدس و خطیر بودن و این حرف ها، جملگی بهانه است، و گرنه این حرفه، از جنبه ی تقدس و خطیر بودن اش، هیچ تمایزی با بیشتر حرفه های دیگر ندارد!»  
گویا ایشان فراموش کرده است که در مقدمه ی توجیهی اش، فقط حقوق دانان (و نه مثلاً پزشکان یا مهندسان) را محق و مکلف به رهبری و پیشاهنگی جنبش های اصلاح طلبانه مملکتمان دانسته است؟! اگر قبول کنیم که وکلای دادگستری نیز از زمره حقوق دانان هر جامعه ای هستند و اگر باور داشته باشیم رهبری و پیشاهنگی جنبش های اصلاح طلبی، فرضاً که جنبه ی تقدس هم نداشته باشد، از خطرات محتومی برخوردار است، آن وقت شأن و منزلت وکلا از کلام معاندانشان به خوبی استنباط می شود که در زبان و ضمیرشان نمی توانند وکالت دادگستری را با سایر مشاغل آزاد همسنگ بدانند! استدلال بر اساس منطق «یک پام و دو هوا» به همین جاها ختم می شود دیگر!

۷- دوست حقوق دان خبرنگارمان در ادامه، به وکلا و کانونشان اتهام «ترس از شایسته سالاری» و «ترس از شکست در رقابت منصفانه» را با قاطعیت تمام تفهیم نموده است! به چه دلیل و بنابر چه مدرکی؟! لابد به این دلیل که چون «مصدق السلطنه» معمار کانون بوده و خوی اشرافی اش از طریق برگزاری آزمون وکالت! در کانون حلول نموده و «مارکس» هم گفته زیر این کاسه ی آزمون ورودی، حتماً نیم کاسه انگیزه های اقتصادی وجود دارد، پس حتماً و حکماً، وکلای دادگستری می ترسند امثال دوست حقوق دان ما به جرگه ی آنان وارد شوند تا مبادا «شایستگی» از این دست، آنان را در یک «رقابت منصفانه» شکست دهند!!  
به نظر می رسد کسانی «از شایسته سالاری» و «شکست در رقابت منصفانه» می ترسند، که از «آزمون ورودی» و «اجتبار کارآموزی» وحشت دارند! چرا که سالانه صدها نفر از جوانان دانش آموخته ی رشته ی حقوق، از همین راه هاست که به جرگه ی کارآموزان و وکلای پایه یک در می آیند و عضوی از کانون وکلا محسوب می شوند.

۸- پس از این موارد که برشمردیم، دوست ما، به سراغ نامه ی منتشره توسط برخی همکاران کانون فارس می رود و زمین و زمان را به هم می دوزد تا مثلاً اثبات کند انگیزه ی انتشار نامه ی مذکور، ترس وکلا از به خطرافتادن موقعیت انحصاری! و اقتصادی شان است! که البته در این میان، مقداری تعریف و تمجید از ماده ی ۱۸۷ هم فراموش نمی شود! و ضمناً تهدید کرده اند که تا وقتی «آزمون ورودی» برای متقاضیان کارآموزی وجود دارد، از وکالت و کانون مستقل حمایت نخواهند کرد!



**اولاً:** این نخستین بار نیست که وکلای دادگستری نسبت به تغییر قوانین قدیم بدون کارشناسی لازم یا وضع مقررات جدید به صورت شتابزده، هشدار می دهند. دوستان از پدرش که وکیل دادگستری هستند جویا شود که آیا وکلا در زمان تصویب محاکم عمومی و برچیدن دادسرا، سکوت اختیار کردند؟! در زمان طرح قانون قبلی چک در مجلس و افزایش مصادیق کیفری آن، با قانون اجرای نحوه ی محکومیت های مالی، آیا از طرف ایشان به مسؤولان هشدار داده نشد؟! وکلا چه نفع شخصی یا صنفی در تغییر یا وضع چنین قوانینی داشتند؟!

**ثانیاً:** وکلای دادگستری و کانون های وکلا به اقتضای شغل و تخصص شان نمی توانند خود را از حوزه ی مسائل اجتماعی کشور خارج بدانند. آیا زمان محکومیت چند تن از نمایندگان دوره ی ششم مجلس به دلیل اظهارات شان، وکلای دادگستری بی اعتنا بودند؟! در طول سالیان اخیر، کدام خبرنگار یا دانشجویی به دادگاه رفت بدون آن که وکیل یا وکلایی (همان ها که در نامه ی این دوست به اصطلاح خبرنگارمان به انواع و اقسام اغراض مالی متهم شدند) او را همراهی نکرد، از حقوقش دفاع نکرد و بعضاً از اتهامات تبرئه یا موجبات تخفیف قانونی مجازاتش را فراهم نمود؟! آیا در قطعنامه های اتحادیه ی سراسری کانون های وکلا، هیچ گاه نسبت به مسائل حقوقی مبتلا به داخلی و بین المللی کشور اظهار نظر نشد؟!!

**ثالثاً:** اگر برداشت دوست به اصطلاح خبرنگار ما از نامه ی وکلا در کانون فارس، مظلوم نمایی یا سهم خواهی بوده است، قیاس به نفس کرده از انگیزه ی نگارش مقاله ی خود! متصفانه اگر بنگریم؛ نامه ی این همکاران که در شماره ی ۸ خبرنامه ی کانون اصفهان نیز درج شد، تکرار هشدار است به همه ی مسؤولان و صاحب منصبان دلسوز کشور از جمله نمایندگان مجلس، که استفاده از سیاست «آزمون و خطا» کمر سیستم قضایی و تقنینی را در سالیان اخیر شکسته است و «استقلال وکیل در دفاع» با «کانون وابسته به حاکمیت» عملاً امکان پذیر نیست، که اگر این گونه بود، آن چه از سوی هیأت اجرایی ماده ی ۱۸۷ بر سر دو تن از وکلای عضو آن آمد، اتفاق نمی افتاد.

دوست ما اگر سری به سایت اسکودا (iranbar.org) و یا سایت کانون اصفهان (isfahanbar.org) زده بود، می دید که نامه ی سرگشاده ی یکی از ایشان به رئیس کانون وکلای مرکز درج شده که سند گویای دیگری بر لزوم استقلال وکیل و کانون است.

**وابعاً:** خدا را شکر که هنوز در این مملکت «حقوق دانان» غیر وکیل و «خبرنگاران» منصف بسیاریند تا مدافع وکیل و کانون مستقل باشند و نیازی به یاری اشخاصی چون این دوست مثلاً حقوق دان و به اصطلاح خبرنگارمان نداریم، پس از عدم حمایت شان هم باکی نیست!

... وکلام آخر این که، در آغاز مقدمه ی توجیهی! مسؤولان خبرنامه ی کانون اصفهان را به دلیل درج مقاله ی خود، دارای صفات «آزادگی» و «آزاد منشی» دانسته اند. ما وجود این صفات در همکاران مان را باور داریم، دوستان هم به «رنندی» و «زیرکی» آنان در انتشار دلایل یکی از معاندان و کالت و کانون، ایمان بیاورند!!



# وکیل شایسته: وکیل بازاری



منوچهر استکی

وکیل دادگستری - مشاور حقوقی:

این «بازار آزاد» و «مکانیزم» آن هم، هر چند آشفته باشد، چه جاذبه و کارآئی معجزه آسایی پیدا کرده است. آن چنان که به زعم بعض کسان، به مثابه شاه کلیدی زرین، قفل زنگارزده ی هر بخت بدی را هم باز می کند و هر حرمان و حسرتی را می زداید و درهای دنیای کامرانی و بهشت برین برخوردار را بر روی همه محرومین دنیوی و اخروی می گشاید و آن چنان که یک «روزنامه نگار دانش آموخته ی حقوق» وکیل زاده که «شیفته و شیدای مارکس جامعه شناس» و به این ترتیب در وجه جامعه شناختی یک مارکسیست دوآتشه البته از نوع «خدا باوره آن است (با مارکسیست های اسلامی زمان شاه هم اشتباه گرفته نشود)، برای رفع فاجعه ی عظمای جامعه ایران که تمام کدورت (!) او از جامعه ی وکلای کشور است و گویا ناشی از انفعال و عدم اقدام وکلای دادگستری عضو کانون به انجام تکلیف و اجرای حق خود در ممانعت از قبضه ی زمام اداره ی «جنبش دموکراسی خواهی» توسط «افراط پیشگان روزنامه نگار» و در «ایجاد یک سپر حقوقی برای منتقدین وضعیت موجود!» و امحاء «اشراف سالاری»!! در کانون های وکلای کشور و حاکمیت «شایسته سالاری» در تشکیلات وکلا و زمامداری «پشاهنگی دموکراسی خواهی ... و رهبری انکار عمومی آزادی خواهان» و البته نهایتاً عدم توزیع سهام «قدرت و ثروت و فرصت» متمرکز در کانون وکلا می باشد، پذیرش و عمل به «مکانیزم بازار آزاد» توسط کانون های وکلای دادگستری کشور را طی یک یادداشت پرخاشگرانه و جسارت آمیز مورد توصیه قرار داده و وسیله تحقق تمام این هدف ها منجمله «شایسته سالاری» را حذف آزمون علمی و حتی اختیار از متقاضیان اشتغال به وکالت و کارآموختگان آن و ایجاد زمینه رقابت بازاری به جای رقابت علمی و آموزشی می داند و در پایان افاضات بی بدیل خود هم شرط برخوردارا کانون وکلا از نعمت حمایت امثال او را از بازکردن درها معرفی کرده است. البته همان طور که خود آن «روزنامه نگار دانش آموخته ی حقوق» در یادداشت خویش که در «خبرنامه ی» فروردین ماه سال ۸۶ کانون وکلای استان (منطقه) اصفهان نیز درج شده تصریح فرموده اند، ایشان نسبتی با «مارکس فیلسوف» ندارند بلکه شیفته و شیدای «مارکس جامعه شناس» یعنی شیفته و شیدای یک نظریه پرداز چندشخصیتی می باشد. چه اگر مارکس را مبری از زائده یا ضایعه ی چندشخصیتی و واحد یک شخصیت بدانیم لزوماً می بایست اندیشه های واضع مارکسیسم و «مارکس جامعه شناس» را متراوش از یک مغز و یک منشاء بدانیم که در این صورت آن «روزنامه نگار» هم یک مارکسیست مطلق تلقی خواهد شد و این البته نسبت خوب و موجهی نخواهد بود.



حال نقطه نظرهای پراکنده و پریشان و اهانت آمیز یک شیفته و شیدای مارکس چندشخصیتی که برای رفع موجبات «نمام کدورت» خاطر خطیر خود از جامعه ی وکلای کشور برقراری سیستم بازار آزاد بی قید و شرط در کانون های وکلا را با تحکم توصیه می کند از چه وجاهت و چه بار و پیام آموزنده ای برخوردار است و چه حکمتی در کار است که «خبرنامه ی» کانون اصفهان در حالی که در هر شماره در تأکید بر خط مشی خود اعلام می دارد: آراء نویسندگان، دیدگاه خبرنامه نیست» درج آن را به او پیشنهاد می کند و در باز کردن درهای بسته» پیش قدم می شود، الله اعلم.

اما آن چه اینک بر بعض بندگان نیز معلوم است این که جاذبه و جامعیت جوابگویی «بازار آزاد» تا بدان حد است که توصیف ناشیانه و توصیه ناروای پذیرش آن هم توسط کسی که طی یک به اصطلاح «نقده» و در واقع طی رنجنامه ای تب زده، کانون های وکلا را بدون ملاحظه ی واقعیات مشهود و معروف و مستند تاریخی و موجود، مورد اهانت و هتاکی قرار داده و هرچه دل داغ دیده اش خواسته لاید از سر طبع روزنامه نگاری خاص خود، نثار جماعت وکیل عضو «نهاد مدنی» کانون وکلا نموده است، نقدی که صرف نظر از اشکالات انشائی و شکلی، از محتوایی متشتت و خام و پرتناقض و تهی از منق رنج می برد، مدیران «خبرنامه ی» کانون اصفهان را وا داشته تا پیشنهاد درج آن یادداشت را که گویا بدو در منبع دیگری منتشر شده در «خبرنامه» به نویسنده اش ارائه نمایند و آن منتقد محترم هم طی شرحی شیوا! اجازه و افتخار «استفاده» از یادداشت خود را به ارگان وزین کانون اعطا و «خبرنامه» هم «موجب کمال خوشبختی» آن منتقد شود.

بنابراین دیگر به آن به اصطلاح «روزنامه نگار دانش آموخته ی حقوق» نباید ایراد گرفت که ای جوان جویای نام اگر جماعت وکیل عضو کانون از «خوری اشرافی طبقاتی» برخوردار است، اگر جامعه ی وکالت کانون وکلا نه از سر بیزاری از بازاریزدگی بلکه از «ترس شایسته سالاری» و «ترس از شکست در رقابت منصفانه» مکاتیرم بازار آزاد را نمی پذیرد و اگر «دموکراسی خواهی ایرانی» هرگز به خاطر نمی آورد که در کم خطرترین و کم هزینه ترین لحظه اش بیانیه ای محافظه کارانه با امضاء ... وکیل دادگستری را مشاهده کرده باشد ... و اگر وکیل دادگستری عضو کانون در «غارکھف» خوابیده است و اگر وکیل دادگستری نمی تواند کمی بیشتر از نوک بینی خود را ببیند و اگر با این اوصاف جامعه وکالت ایران تا بدین حد فلج است پس چه طور انتظار دارید یک رنجنامه ی آنچنانی و جسارت آمیز و بی پایه و اساس فاقد هر منطق موجه و صرف یک فرهنگ هتاکانه از کسی چون شما چنان عناصری (وکلا) را یک بار به فکر فرو برد و در انجام «تکلیف ملی مبہنی» خود، لایب به استقبال از بازار آزاد وکالت وادارد؟!

زیرا او (منتقد) در قبال نوع این ایراد مقدر خواهد گفت: دیدید که مدیران و مسؤولان «آزاده و آزادمش» خبرنامه، خود درج چنین یادداشتی را در ارگان کانون متبوع شان پیشنهاد و از آن استقبال نمودند.

باشد، چه اینجانب (منوچهر استکی) نیز که علی رغم علاقه ی شدید به ارسال مطلب برای «خبرنامه» تاکنون به ملاحظه ی این که آن نشریه ارگان تخصصی عرضه و انتشار آثار حقوقی ارزنده و آموزنده و تربیون نشر اندیشه های بلند وکلای مبرز و حقوق دانان دانشمند است لذا متاع در خور ارائه به آن، می بایست از نوع اعلا و نه بنجل باشد از تصدیع دست اندرکاران آن خودداری می نمودم با باز شدن درهای این آشفته بازار موقعیت را برای اظهار وجود مغتم



شمرده مطلب حاضر را جهت «استفاده» ارسال تا به قول روزنامه نگاران در «خبرنامه» کار شود و اگر نه به حکم «آزادگی و آزادمشی» مدیران خبرنامه بلکه به اقتضای «مکانیزم بازار آزاد» انتظار درج بی کم و زیاد آن را دارد.

و اما اگر کانون های وکلا تحت تأثیر «یادداشت» متین و انتقادات پس سازنده ی آقای فرهاد جعفری، حسب امید ایشان به فکر فرو رفته اند به آن ها گوش زد می شود دیگر تفکر پس است و حالا باید برای حل معضلات جامعه که اهم آن عبارت از «تمام کنورت» نام برده از جامعه ی وکلای کشور است وارد عمل شد و به اجرایی کردن طرح بازار آزاد و استقرار مکانیزم آن در کانون وکلا مبادرت نمود. به این ترتیب که به عنوان اولین قدم، یکسره تمام قواعد و قوانین و شرایط صدور پروانه ی وکالت و کیفیت اخذ آن را «در چهارچوبه هایی از حرکت قانونی»! به کلی دور ریخته و درب های کانون و وکالت را باز و حتی برکنید و بدون هیچ حساب و کتابی مثلاً همگی این ده ها لیسانسه ی حقوق داوطلب کسب پروانه ی وکالت در استان چهارمحال بختیاری را در هر حال و هر شرایطی که باشند برای اشتغال به وکالت دادگستری بپذیرند و هر پنج شش نفر از آن ها را نزد یکی از وکلای استان که خود اکثراً جوان زیر ۴۰ سال هستند و هم کشاورز زاده و کارگرزاده و هم جزو «عالی جنابان و عالی منصبان» و هم «اشراف زاده» اند و بیشترشان از دفاتر «مجله» یک اطاقه محقر اسبیجاری برخوردارند جهت کارآموزی اعزام دارند تا همگی دور هم بنشینند و به جای پول پارو کردن و کسب ثروت های کلان و یادآورده، به افزودن بر سطح دانش حقوقی خود مشغول شوند و سپس کانون وکلا به عنوان دومین قدم در راستای تحقق بازار آزاد و ایجاد سیستم گرمایش آن و تربیت وکیل مبارز و مبرز، بدون برگزاری اختبار و سنجش میزان شمه حقوقی و قضایی کارآموختگان و بدون انجام مراسم تحلیف که طی آن وکیل در پای بندی خود به مقررات قانونی و رعایت نظامات قسم یاد می کند بدون استثناء به همگی متقاضیان، پروانه ی وکالت اعطاء نماید تا تحت این شرایط، کانون «جوان» تازه شود و حقوق دانان جوان وارد معرکه (!) شوند و به تکلیف ملی و میهنی خود عمل کنند!!

راستی که هیچ معلوم نیست این آقای «روزنامه نگار دانش آموخته ی حقوقی» شیفته و شیدای اظهار فضل را چه می شود. معظم له ظاهراً لااقل زحمت یک بررسی و تحقیق سطحی و نه کارشناسی را جهت شناسایی دورا دور دنیای واقعی وکلا به خود نداده است و همین قدر بیانیه وکلای شیراز را بهانه ی اظهار وجود قرار داده و حکمی کلی و فراگیر را در محکومیت جامعه ی وکلای کشور صادر فرموده است.

اشکال کار آقای جعفری این است که بعضی از موضوعات مورد تأکید ایشان چون حاکمیت اشرافیت نه تنها در کانون ها که اساساً در جامعه ی کنونی وجود خارجی ندارد. حال اگر در باب پدیده ی «آزادگی» داد سخن می داد هرچند این خصوصیت هم به خرج کانون نمی رود اما چون علی الاصول در جامعه ی ما ظهوری دارد قابل استماع بود. اگر آقای فرهاد جعفری در سوابق و لواحق فرآیند تشکل وکالت دادگستری قدری مطالعه و تحقیق می نمود شاید او هم بر این واقعیات بین و بارز واقف می گردید که:

۱- «اشرافیت» خصلتی است که بعد از انقلاب اگر نه تغییر ماهیت بلکه تغییر شکل و تغییر ظهور داده است و از فرهنگ این دور زمانه حذف شده است اما حتی آن زمان که «اشرافیت» موجودیت و حاکمیتی داشت و به عنوان ارزش والا شناخته می شد کانون وکلا بدون هر آزمونی و بدون لحاظ طبقات اجتماعی داوطلبان و به صرف احراز مدرک تحصیلی



و شرایط سنی آنان هر لیسانسه حقوق قضایی و علوم سیاسی داوطلب وکالت را به کارآموزی می پذیرفت و فقط به جهت حساسیت وکالت که حسن انجام آن مستلزم برخورداری حقوق دانان از توانمندی های دیگری نیز هست، کارآموزان را مورد اختیار قرار می داد.

۲- بعد از انقلاب فترتی در پذیرش کارآموز حادث شد و سپس طی چند دوره همچنان بدون امتحان ورودی اقدام به قبول کارآموز نموده اما با افزایش بسیار فارع التحصیلان حقوق از دانشگاه ها و مؤسساتی دولتی و دانشگاه آزاد ناچار به منظور پذیرش شایسته ترین داوطلبان، آزمون علمی ورودی برقرار شد که در این آزمون نیز شایستگان صرفاً بر اساس معیار معلومات و دانش حقوقی متقاضی و بدون لحاظ طبقه ی اجتماعی داوطلب و بدون توجه به این که متقاضی اشراف زاده یا آفازاده یا نوکرزاده است تشخیص و به کارآموزی گمارده می شدند.

۳- در بدو امر یکی از تکالیف کارآموز، طی دوره ی کارآموزی نزد یک وکیل سرپرست میرز که لااقل ده سال سابقه ی وکالت داشته باشد بود اما با افزایش فراوان تعداد کارآموزان، جمع وکلای باسابقه جهت سرپرستی تکافوی کارآموزان را نمی داد لذا ناگزیر شرط ده سال سابقه از شرایط وکیل سرپرست حذف شد و هر وکیلی با مختصر سابقه ی وکالت توانست سرپرستی کارآموزانی را عهده دار شود.

۴- حسب شناختی که اینجانب از بعض وکلای اصفهان و خاصه استان چهارمحال بختیاری دارم، اکثریت قریب اتفاق این وکلا دارای دفاتر کار محقر استیجاری هستند و بعضاً حتی قادر به تأمین اجاره بهای دفتر خود هم نمی باشند.

۵- لایه آقای جعفری شنیده اند که می گویند قانون بد به مراتب بهتر از بی قانونی است اما نمی دانم می داند که مشکلات محوری و اساسی و تاریخی جامعه ی ما را همانا قانون گریزی و بازارزدگی و ترور وریاکاری تشکیل می دهد؟ به هر حال قدر مسلم این است که وظیفه ی اصلی و رسالت وکیل که در سوگندنامه ی او هم تصریح شده همانا قانون مداری و قانون محوری است و خصوصیت وکیل، استفاده ی بهینه و کارشناسانه از مقررات قانونی در جهت دفاع از حقوق موکل خود می باشد. حال این قانون چه مصوبه ی مجلس هفتم باشد و چه مورد تصویب مجلس ششم و از آن جا که هر حق و حقوقی لزوماً در قالب قانون در نیامده ایفای نقش هایی خاص چون رهبری جنبش های اصلاح طلبانه و دموکراتیک می تواند برعهده ی نیروهای چون حقوق دانان غیر وکیل و روزنامه نگاران واقعی و متعهد باشد.

۶- با تمام این ها کسانی که سن و ذهنشان اقتضاء می کند از نقش برجسته ی کانون وکلا در جریان پیروزی انقلاب اسلامی آگاهی دارند.

۷- آزمونی که کانون ها برای انتخاب کارآموز برگزار می نمایند مانند کنکور دانشگاه ها صرفاً جنبه ی علمی دارد و با این آزمون و نه اقدامی که شورای نگهبان در احراز صلاحیت به عمل می آورد قابل مقایسه است. حال آیا می توان دولت را به صرف برگزاری کنکور متهم به اشراف زدگی و انحصارطلبی و سایر اتهامات زنده که آقای جعفری خیلی راحت به کانون ها نسبت داده نمود؟

۸- اگر اطباء با جسم و جان و روح و روان انسان و مهندسین با مال و متال مردم سروکار دارند، وکیل هم با جسم و جان و هم با آبرو و حیثیت و هم با مال و متال مردم سروکار دارد لذا می بایست علاوه بر دانش حقوقی حتی الامکان و به طور نسبی از ابعاد مختلف توانمندی های لازم برخوردار باشد و اختیاری که به عمل می آید قاعدتاً به منظور ارزیابی این



ابعاد است. چه هر دانش آموخته ای به صرف اندوخته های تئوریک حقوقی حال در هر سطحی که باشد از عهده ی این مهم برنمی آید.

۹- سابقه ندارد که کانون وکلا، وکیلی را به صرف دفاع از موکل خود مورد تعقیب قرار داده و او را معلق کرده باشد لذا چنان چه آقایان امید بهروزی و مصطفی دانشجو، وکیل عضو کانون وکلا بودند هرگز به چنین سرنوشتی دچار نمی شدند.

۱۰- اگر ملاحظه می فرمایید که نهاد وکالت علی رغم این که آن همه آماج حملات همه جانبه و از هرسو مورد تضعیف واقع شده، همچنان به مثابه ی ارزشی ذاتی، محبوبیت و جذابیت خود را در میان مردم حفظ کرده است به دلیل آثار استقلال کانون و برخورداری آن از نیروهای مستقل و قانون پیشه می باشد.

۱۱- ایراد وکلای شیراز اساساً به طرز تفکری است که مقرر می دارد کار کاملاً کیفی تنظیم لایحه ی دفاعیه ی حقوقی باید به طور وجبی ارزیابی شود که این دیدگاه عجیب درست به آن می ماند که تشکیلات متبوع پزشکان دستور دهد هر طبیبی موظف است بابت یک سطر نسخه نویسی و تجویز هر قلم دارو فلان مبلغ را دریافت دارد. بنابراین بیانیه ی وکلای شیراز بهانه و توجیه خوبی برای ناسزاهایی که آقای فرهاد جعفری نثار جامعه ی وکالت نموده نمی باشد. فرهنگی که نام برده برای اظهارنظر برگزیده موجب شده تا اگر در این میان حرف حسابی هم داشته لوٹ شده و به نظر نیاید. چه البته هیچ کس مدعی نیست که جامعه ی وکلا تافته ی جدا بافته و مطلقاً مبری از هر نقیصه ای می باشد بلکه در این نهاد نیز چون سایر نهادها نقاط ضعف قابل توجهی وجود دارد. فی المثل اینجانب هم می شناسم معدود وکلایی را که در اوآن وکالت حتی از داشتن یک دوچرخه هم محروم بوده اند اما به برکت بعضی هماهنگی ها ظرف چند سال به مال و مکنت کلانی دست یافتند و بسیار بدتر از آن می شناسم خواصی را که از چنین وکلایی به صرف کسب چنان ثروت هایی به عنوان «وکیل موفق» یاد می کنند و متقابلاً می شناسم وکلایی را که قبل از وکالت از بهترین امکانات معیشتی و رفاهی بهره مند بوده اما همه ی هستی مادی خود را صرف صداقت در وکالت و هزینه ی حفظ شأن آن نموده اند. لیکن با استناد به این موارد استثنائی نمی توان مبادرت به صدور حکمی کلی نمود.

به هر حال تضاد کلی ای که آقای جعفری نسبت به جامعه ی وکلا میدول داشته حسب تصورات بی پایه و اساس خود وی بوده و ارتباطی به واقعات جماعت وکیل ندارد. اما انگیزه ی وی از چنان افاضاتی را می توان در آن جمع بندی که در پایان یادداشت خود به عمل آورده ملاحظه نمود. آقای جعفری در حالی که خطاب به وکلا با فرهنگ خاص خود می گوید: «دم خروس از زیر لحاف تان پیداست» طی آخرین عبارت خویش معلوم داشته که دعوی و درد او بر سر لحاف ملانصرالدین است. چه در پایان مقال خود به عنوان شلیک تیر خلاص بر پیکر زخمی وکلا از نیش قلم قادر خویش، اتمام حجت می کند که: «تا وقتی درها را بسته نگه می دارید، منتظر حمایت ما نباشید!» و بدین ترتیب حرف دل خود را که همانا نگرانی از شرایط قانونی کسب پروانه ی وکالت است ابراز و دم خروس خویش را نمایان می نماید.

علی ایحال امیدوار است مشکل آقای جعفری هم به نحو شایسته و منصفانه ای حل شود. «  
والسلام»

# نوبت چوبه ما رسد...

کامران پورجوهری (وکیل دادگستری):

هرچند درج مقاله ای تحت عنوان "نوبت آخر که به شما رسید..." در شماره قبل نشریه کانون وکلای دادگستری اصفهان منجر به انتقاداتی از طرف همکاران و کالتی گردید ولی به نظر می رسد درج چنین نوشته هایی که بیانگر دیدگاه های خاص نسبت به عملکرد کانون وکلای دادگستری و وکلای عضو آن می باشد فرصت مغتنمی را جهت بررسی و تأمل در عملکرد نهاد وکالت در حدود یک صد سال فعالیت آن در کشور عزیزمان فراهم می آورد تا ضمن شناخت نقاط ضعف و قوت و آشنایی با دیدگاه های مختلف، گام های اساسی جهت پیشرفت وکلاء دادگستری در اجرای وظایف حرفه ای ایشان برداشته شود. به نظر نگارنده بیان انتقادات منصفانه نسبت به وکلاء دادگستری و کانون های وکلاء در صورتی که با تکیه و شناخت صحیح نسبت به جوانب مختلف امر صورت گیرد نه تنها نباید موجب رنجش همکاران را فراهم آورد بلکه امروزه بیش از هر زمان دیگر لازم است وکلاء دادگستری ضمن شناخت دیدگاه های خارجی نسبت به وکالت، خود نیز به نقد عملکرد فعالیت خویش بپردازند و سعی در بر طرف نمودن نارسایی های موجود نمایند.

اما مقاله ی مذکور حاوی نکاتی بود که لازم است در خصوص آن توضیحاتی داده شود:

۱: امروزه ضرورت های زندگی نوین، وکالت را نه در ایران بلکه در تمام دنیا از یک عمل افتخاری و مجانی به حرفه ای تبدیل نموده است که انتظار یک درآمد معتدل و مناسب از آن به هیچ وجه مذموم نمی باشد. وکلای دادگستری در ایران به مانند اکثر همکاران خود در نقاط دیگر دنیا حق برخورداری از یک زندگی مرفه و مناسب با شأن خود را دارند همان گونه که اصحاب سایر حرف نیز برای خود چنین حقی را قائل هستند. آن چه در حرفه ی وکالت زیننده نمی باشد نه کسب درآمدهای به قول نگارنده هنگفت بلکه صرف نگاه مادی گرانه به وکالت و فراموش نمودن کارکردهای ارزشی و معنوی این حرفه است. وکیل دادگستری حق دارد تا با قبول وکالت از کوچک ترین حقوق موکل خود دفاع نموده و با قبول این وکالت این حق جنبه تکلیفی نیز به خود می گیرد. مسلماً در صورتی که وجود دیدگاه مادی به وکالت منجر به کوچک ترین خنثی در دفاع از حقوق موکلین گردد استقلال وکیل در دفاع قویاً در تردید فرارمی گیرد. به موجب قوانین و آیین نامه های مصوب درخصوص امر وکالت، وکیل می تواند بر اساس ارزش عمل خویش میزان حق الوکاله ی خود را به موکل پیشنهاد داده و نهایتاً به موجب یک قرارداد مالی با وی به توافق برسد. این ترتیب حتی در آیین نامه ی جدیدالتصویب تعرفه قانونی حق الوکاله مورد تصویب ریاست قوه ی قضاییه که به نظر نگارنده آن مقاله موجب محروم شدن وکلاء از درآمد هنگفت می باشد نیز رعایت شده است. آن چه منجر به اعتراض اکثر همکاران و کالتی نسبت به آیین نامه جدیدالتصویب است برخلاف نظر نگارنده مقاله مذکور نه این محرومیت بلکه مکانیسم تصویب آن بدون در نظر گرفتن هیچ گونه نقشی برای وکلای



دادگستری و ایرادات شکلی و قانونی در این خصوص بوده است به طور مثال در حالی که به صراحت ماده ۱۰۳ قانون مالیات های مستقیم و ماده ی یک آیین نامه سابق، در صورتی که میزان حق انوکاله ی توافق شده کمتر از میزان تعرفه قانونی باشد در پرداخت مالیات مبلغ تعرفه ملاک عمل می باشد ولی در آیین نامه ی جدید برخلاف صراحت قانون ماراندکر و کلاه بر اساس مبلغ کمتر از تعرفه تمبر مالیات پرداخت می نمایند که این برخلاف نظر نگارنده ی آن مقاله موجب پرداخت مالیات کمتر به دولت می باشد.

۲: نکته ی مهمی که نگارنده ی آن مقاله ملحوظ ننموده است آن که به همان دلیلی که به زعم ایشان پیشاهنگی و رهبری جامعه از حقوق و تکالیف و کلاهی دادگستری می باشد حرفه ی وکالت حرفه ای مقدس و متمایز با سایر حرف تلقی می گردد. آری مسلماً افراط در بیان جنبه های تقدس آمیز حرفه ی وکالت امر زیننده ای نیست ولی به علت کارکردی که وکلاهی دادگستری در دفاع از حق دارند و بر این اساس شرافت خود را در مقابل معبود خود وثیقه آن می گذارند این حرفه به عنوان حرفه ای مقدس محسوب می شود، همان گونه که بررسی سیر تاریخی نهاد وکالت در تمام جوامع متمدن بیانگر این خصیصه وکالت است. پارادوکس ذهنی نویسنده آن مقاله که از یک طرف جنبه ی تقدس آمیز وکالت را به سخره می گیرد و آن را هم ردیف سایر حرف قرار می دهد و از طرف دیگر وظیفه ی راهبری جامعه را به علت تسلط بر موازین حقوقی و عدم انحراف و کلاه از حقوق و تکالیف آن ها می داند، خود موضوعی در خور توجه است. البته در این خصوص ذکر این نکته ضروری است آن چه نهاد وکالت را به عنوان نهادی مقدس در می آورد کارکرد آن به عنوان پایگاه اساسی جهت حق طلبی و تضمینی جهت اجرای قانون و نقش آن به عنوان یکی از چرخ های مهم دستگاه عدالت است و در صورتی که کوچک ترین انحرافی در این کارکردها و عملکرد وکلاهی دادگستری دیده شود به این جنبه قویاً خدشه وارد خواهد شد.

۳: دیدگاه طبقاتی نویسنده مقاله نسبت به کانون های وکلاه و بانان آن نیز به واقع امری است که صرف نظر از دیدگاه فردی وی ناشی از جهل وی نسبت به بسیاری از واقعیت های موجود است که به هیچ وجه زیننده ی یک روزنامه نگار حقوق خواننده نمی باشد.

اولاً: برخلاف حافظه ضعیف یا کمبود اطلاعات تاریخی ایشان که رهبری هیچ حقوق دانی را در جریان های آزادی خواهانه ملی در کشور ایران به یاد نمی آورند باید متذکر شد که هدایت و اجرای یکی از بزرگ ترین و مهم ترین جنبش های آزادی خواهانه ملی در ایران برعهده ی حقوق دانی بوده (دکتر مصدق) که ظاهراً نویسنده ی آن مقاله به واسطه ی نگاه طبقاتی خود مغرضانه به وی نگریسته است.

ثانیاً: نهاد وکالت و حتی کانون های وکلاه سابقه ای بسیار قدیمی تر از اقدام مصدق در تصویب لایحه ی قانون استقلال کانون های وکلاه دادگستری در سال ۱۳۳۱ داشته اند با این وجود اقدام مرحوم مصدق که با توجه به نگرش حقوقی و منصفی وی نسبت به نهاد وکالت به عنوان یک حقوق دان و نه به عنوان عضوی از طبقه ی اشرافی بوده، اعطای استقلال به کانون های وکلاه دادگستری بوده که در نوع خود در جهت کارکردهای نهاد وکالت بسیار ارزشمند بوده است.

استقلالی که اگر نویسنده ی مقاله برخلاف تصور خود به ماهیت آن و آن چه بر آن آمده بود و دغدغه هایی که از سوی وکلاه درخصوص حذف آن مطرح می نمود شاید همه چیز را از دریچه ی مادی نمی دید و درمی یافت نهاد وکالت امروز با مسائل بسیار مهم تری از تعداد وکلاه و از بین رفتن بازارکار رو به رو می باشد.



**ثالثاً:** قریب به اتفاق اکثریت وکلای دادگستری نه از طبقه ی اشراف و ممتاز بلکه از متن جامعه و از گروه های مختلف اجتماعی و با عشقی که به حرفه ی وکالت و کارکردهای آن داشته اند به این راه قدم گذاشته اند و مسلماً چنین دیدگاه طبقاتی که با عینک بدبینی نیز همراه شده است به هیچ وجه صحیح نمی باشد.

**رابعاً:** اگر ما نیز از دیدگاه جامعه شناسی و نویسنده مقاله تأملی بر این امر کرده باشیم که هر معلولی ناشی از یک علت اقتصادی است به این نتیجه دست می یابیم که علت و محرک نویسنده مقاله برخلاف تمام آن چه از حق طلبی و آزادی خواهی صحبت نموده دیدگاهی صرفاً مادی و معلول علت اقتصادی است که امیدوارم نویسنده با توجه به همان نگرش خود، اقدام خود را در نوشتن چنین مقاله ای برای وکلاء دادگستری کاملاً تبیین و مشخص نماید و اگر ایشان خود معتقد است که چنین اقدامی از سوی وی ناشی از هرعلتی غیر از علت اقتصادی می باشد باید این امر را قائل باشد که دیگران نیز می توانند این گونه بیندیشند حتی اگر وکیل دادگستری باشند.

**۴:** اگر نویسنده ی مقاله قبل از آن که قلم فرسایی نماید و این گونه نهاد وکالت و عملکرد وکلاء را زیر سؤال ببرد بررسی و تأمل بیشتری نسبت به مسائل می نمود شاید به نتایج دیگری می رسید. نظر نویسنده محترم مقاله که تحت تأثیر تبلیغات سوء صورت گرفته علیه نهاد وکالت مبنی بر انحصارطلبی وکلاء دادگستری جهت جلوگیری از ورود تازه واردین و از دست رفتن درآمدهای هنگفت و لزوم مقابله با این انحصارطلبی خود نمونه ای از عدم شناخت وی نسبت به قوانین و مقررات تدوینی و آن چه است که بر نهاد وکالت وارد آمده است.

**اولاً:** دقت در قوانین و مقررات که وکلاء دادگستری کم ترین نقش در تدوین آن را داشته اند مؤید این امر است که قانون گذار در اولین اقدامات جهت نهادینه کردن امر وکالت که البته سال ها قبل از تصویب لایحه استقلال صورت گرفته است به این امر قائل بوده که صرف داشتن دانشنامه حقوق جهت ورود به حرفه ی وکالت کفایت نمی کند و لازم است فارغ التحصیلان حقوق مهارت های عملی و فن دفاع را نیز بیاموزند و بعد از احراز حداقل شرایط علمی و عملی وارد جرگه ی وکالت شوند. صدور پروانه ی وکالت به این معناست که وکیل دادگستری توانایی لازم جهت دفاع از حقوق مردم را در تمام موضوعات دارد و مسلماً عدم دقت کانون های وکلاء درخصوص آموزش و احراز توانایی های وکلاء لطمات غیرقابل جبرانی را به حقوق شهروندی که به این امر اعتماد می کنند وارد می سازد. دیدگاه نویسنده ی محترم مبنی بر لزوم پذیرش قاعده بازار آزاد که متأسفانه از عدم شناخت وی نسبت به ماهیت حرفه وکالت نشأت می گیرد منجر به این می شود که حقوق بسیاری تضییع گردد تا نهایتاً کسانی که واقعاً شایسته ی وکالت هستند ادامه راه دهند.

**ثانیاً:** اگر به سابقه تاریخی آن چه بر نهاد وکالت آمده است نگاهی شود مشاهده می گردد آن چه امروز به انحصار طلبی کانون های وکلاء تعبیر می شود منحصر به دوره مدیریت انتصابی دستگاه قضایی بر کانون وکلاست که در دو دهه به طول کشیده است. حال آن که بعد از تصویب قانون کیفیت اخذ پروانه مصوب سال ۱۳۷۶ اقدامات قابل توجهی جهت رشد کمی تعداد وکلاء دادگستری به عمل آمده است و البته کانون های وکلاء با توجه به پتانسیل و امکانات خود و حتی دستگاه قضایی با محدودیت ها و مشکلات آشکاری جهت قبول و آموزش همین تعداد از پذیرفته شدگان آزمون های وکالت نیز رو به رو می باشند.

**ثالثاً:** تعیین تعداد کارآموزان وکالت بعد از تصویب قانون کیفیت اخذ پروانه ... بر اساس نظر کمیسیون ماده ی یک آن قانون متشکل از رئیس کل دادگستری استان و رئیس شعبه اول دادگاه انقلاب و رئیس کانون وکلای مربوطه می باشد به عبارت دیگر کانون های وکلاء کمترین نقش



در پذیرش کارآموزان وکالت را دارند لذا این گونه متهم کردن ایشان به انحصارطلبی مسلماً ناشی از جهل نویسنده به مقررات قانونی است.

**رایعاً:** اگر نویسنده ی محترم بررسی بیشتری می نمود به این نتیجه میرسید که اکثر نظام های حقوقی صرف داشتن مدرک حقوق را جهت ورود به حرفه ی وکالت کافی نمی دانند و با برگزاری آزمون های دشوار و آموزش های فشرده وکلاء آینده را انتخاب و تربیت می نمایند به عبارتی این امر مربوط به کشور ایران و نشأت گرفته از انحصارطلبی وکلاء دادگستری آن نمی باشد بلکه امری است که به حکم ضرورت و تجربه در همه جوامع متمدن نیز اجرا می گردد.

**خامساً:** کاش نویسنده محترم واقعیت های موجود در زندگی معیشتی اکثر وکلاء دادگستری را مد نظر قرار می داد و آن گاه ایشان را دعوت به بازگشت به دارالو کاله های مجلل شان می نمود. امروزه به واسطه رشد کمی پذیرش تعداد وکلاء دادگستری که بدون توجه به فرهنگ عمومی استفاده از وکیل، واقعیت های اقتصادی جامعه هم چنین امکانات و پتانسیل های دستگاه قضایی و کانون های وکلاء صرفاً جهت جلوگیری از تبلیغات منفی مبتنی بر انحصارطلبی کانون وکلاء صورت گرفته است منجر به ورود تعداد زیادی از وکلاء دادگستری شده است که علی رغم حفظ ظاهر، شاید در بدترین شرایط اقتصادی به سر می برند که این امر به هیچ وجه شایسته ی این قشر نمی باشد.

۵: آن چه بیش از هر چیز دیگر در خصوص مقاله مذکور محل تأسف است آن که نویسنده، مقاله را در حاشیه ی نامه ی وکلاء دادگستری شیراز که حسب وظیفه حرفه ای خود جهت دفاع از همکاران خویش و صد البته عضوی از وکلاء موضوع ماده ۱۸۷ که به رغم نویسنده هم و غم کانون های وکلاء جلوگیری از ورود ایشان به حرفه وکالت است برآمده اند نوشته شده است. کاش نویسنده ی نامه وکلاء شیراز را با دقت و تأمل بیشتری و بدون پیش زمینه های غلط ذهنی می خواند تا متوجه می شد تمام برداشت هایی که از این نامه شده است تا چه قدر غیرواقع و نادرست بوده است. ظاهراً آن چه موجب شده است که چنین نامه ی دردمندانه ای که مبتنی بر دفاع از همکاران صنفی و استقلال وکیل و کانون های وکلاء دادگستری است این گونه مورد نقد قرار گیرد همان دیدگاه طبقاتی غلط نویسنده بوده است که البته خود نیز به آن اذعان و اعتراف داشته است.

۶: کانون های وکلاء دادگستری هیچ گاه به عنوان یک نهاد سیاسی صرف عمل ننموده اند و اجازه ی قرار گرفتن در مقاصد سیاسی دیگران را نیز به خود نداده اند. آری وکلاء دادگستری و نهاد مدنی متشکل از ایشان به عنوان جمعی از فرهیختگان و تحصیلکردگان جامعه که به خوبی با قوانین و مقررات آشنا هستند خود به خوبی بر نقش تعیین کننده خود در تمام شئون مختلف جامعه آگاه هستند و همواره بر نقش خود در چارچوب قوانین و مقررات تأکید دارند. وکلاء دادگستری هر چند در نقد قانون بد برمی آیند اما در مقام عمل همیشه پاسدار اجرای قانون می باشند و اجازه نمی دهند هیچ گاه کارکردهای منطقی و قانونی ایشان دچار خدشه شوند چه این امر ناشی از تلاش های صورت گرفته جهت حذف استقلال ایشان باشد چه ناشی از نگرش روزنامه نگاران جویای نام جهت تلفیق دیدگاه های خود بر کانون های وکلاء.

امروزه مهم ترین وظیفه کانون های دادگستری نه قرار گرفتن در بازی های سیاسی بلکه حفظ استقلال کانون ها و وکلاء دادگستری می باشد که صرفاً در سایه شناخت دقیق از کارکردهای نهاد وکالت و حفظ وحدت و یکپارچگی ایشان به دست خواهد آمد. ■



## آیا ارائه مدارک جدید در مرحله تجدیدنظر ممکن است؟

دعای متعددی را شاهد بوده‌ایم که در آن، با صدور حکم بدوی و تجدیدنظرخواهی از آن، دادگاه تجدیدنظر بدون توجه به این که آیا قاضی بدوی در صدور حکم براساس مفاد پرونده، اشتباهی مرتکب شده یا نه، وقت رسیدگی تعیین و اصحاب دعوا را دعوت می‌کند. عمل فوق، در ذهن بسیاری وکلا و قضات، این برداشت را موجب شده، که یک پرونده با همان اصحاب دعوا، دوبار قابلیت طرح و رسیدگی دارد. به عبارتی رسیدگی به هر پرونده، در سیستم حقوقی حاضر، دو مرحله‌ای است. این تفکر، توالی فاسده‌ی متعددی دارد که برخی، عبارتند از:

۱- اشخاص، ارائه‌ی بخشی از ادله‌ی خود را به مرحله‌ی تجدیدنظر موکول می‌نمایند و این ادله، از ایشان، در مرحله‌ی تجدیدنظر قبول می‌شود و لذا دو اثر نامطلوب برجای می‌ماند:

الف- هزینه، وقت، انرژی و... دادگاه بدوی، با وجود فقدان ادله‌ی کامله‌ی طرفین، اتلاف و معمولاً، احکام این گونه، به دلیل نقص ادله، از نظر دادگاه تجدیدنظر، قابل نقض خواهد بود.

ب- تجدیدنظرخواه، با ارائه‌ی ادله‌ی جدید و با وجود قطعی بودن حکم مرحله‌ی تجدیدنظر، فرصت کمتری به طرف خود برای دفاع داده، احتمال برد قطعی خود را، افزایش می‌دهد.

۲- دادگاه بدوی، به یک مرحله‌ی صوری و تصنعی مقدماتی تبدیل می‌شود که فقط مقدمه‌ای است برای رسیدگی اصلی دعوا.

۳- تراکم پرونده‌ها، با وجود رسیدگی دادگاه تجدیدنظر به اکثر آن‌ها (همراه با تعیین جلسه و...) چندین برابر، و لذا این امر باعث اطاله‌ی دادرسی، تضییع حقوق اصحاب دعوا و خستگی قضات تجدیدنظرمی‌گردد.

۴- قضات دادگاه‌های بدوی، به این دلیل که پرونده‌ی‌شان حتماً در مرحله‌ی بعدی رسیدگی خواهد شد، برای رسیدگی صحیح به پرونده، بی‌انگیزه می‌شوند. (البته با توجه به این که نقض حکم بدوی معمولاً برای قضات بدوی مسؤلیت ساز نیست)

۵- و مهم تر از همه، این که قانون آیین دادرسی، اجرا نشده، حقوق قانونی طرفین تضییع می‌گردد. قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب، مرحله‌ی تجدیدنظر را مرحله‌ی رسیدگی به اشتباهات قاضی بدوی دانسته و براساس آن، اگر قضات تجدیدنظر، با قرائت مفاد پرونده‌ی بدوی، ایرادی در انطباق مفاد و حکم نیابند، حق تعیین وقت برای رسیدگی مجدد یا نقض حکم صادره را نخواهند داشت و البته در صورت کشف اشتباه، ابتدا باید حکم را نقض و سپس براساس همان اسناد موجود، رسیدگی و حکم شایسته صادر نمایند. (ماده‌ی ۳۵۸ ق.آ.د.م، ماده‌ی ۲۵۷ ق.آ.د.ک) نه با اخذ و لحاظ مدارک جدید.



براین نگرش دلایل مختلفی قابل ذکر است:

۱- ماده ی ۵۱ ق.آ.د.م که طی آن، ذکر تمامی ادله ی اثبات دعوا ضمن تقدیم دادخواست، الزامی است. پس ارائه ی دلایل جدید، حتی بعد از تکمیل و ارائه ی دادخواست، ممکن نیست.

۲- ماده ی ۹۷ همان قانون که طی آن، خواننده نیز تا پایان جلسه ی اول دادرسی امکان ارائه ی دلایل خود را یافته و اگر خواهان برای دفاع از امور فوق، نیازمند ارائه ی اسناد جدید باشد، باید از دادگاه، در این خصوص استمهال کند و در هر صورت برای جلسات بعدی رسیدگی، دلیل جدید پذیرفته نخواهد شد. و به طریق اولی، در مرحله تجدیدنظر، چرا که مرحله ی تجدید نظر، مؤخر از جلسات دادگاه بدوی است.

۳- ماده ی ۳۴۸ قانون آیین دادرسی مدنی و ماده ی ۲۴۰ قانون آیین دادرسی کیفری که جهات درخواست تجدیدنظر را احصا کرده: (م): قانون آیین دادرسی مدنی (ک): قانون آیین دادرسی کیفری

الف- ادعای عدم اعتبار مستندات دادگاه (م)

الف- ادعای عدم اعتبار مدارک استنادی دادگاه (ک)

ب- ادعای مخالف بودن رأی با قانون (ک)

ج- ادعای عدم توجه قاضی به دلایل ابرازی (م)

ج- ادعای عدم توجه قاضی به دلایل ابرازی (ک)

د- ادعای عدم صلاحیت قاضی یا دادگاه صادرکننده ی رأی (م)

د- ادعای عدم صلاحیت قاضی یا دادگاه صادرکننده ی رأی (ک)

ه- ادعای مخالفت رأی با موازین شرعی و یا مقررات قانونی (م)

که همگی، ناشی از اشتباه صادرکننده ی رأی بدوی هستند و دادگاه تجدیدنظر، بدون احراز یکی از موارد فوق (آن هم براساس مفاد پرونده) حق ورود به رسیدگی ماهوی را ندارد. به مقدمات زیر توجه کنیم:

الف- تجدیدنظرخواهی فقط در موارد اشتباه قاضی ممکن است.

ب- اشتباه به این معنی است که قاضی، رأی ای صادر کرده باشد که مطابق با مدلول اسناد پرونده نباشد.

**نتیجه:** احراز اشتباه قاضی توسط دادگاه تجدیدنظر، براساس مفاد همان پرونده بوده. لذا براساس همان مدارک موجود، قضات تجدیدنظر، حکم صحیحی قابل انشاء می دانند و به همین دلیل نیز تشخیص داده اند که حکم صادره اشتباه بوده. پس: قضات تجدیدنظر باید حکم شایسته را براساس همان اسناد موجود صادر نمایند و نیازی به ادله ی جدید ندارند. در این مورد، ظاهراً استثنائاتی در هر دو قانون آیین دادرسی وجود دارد:

۱- طبق بند ب ماده ی ۳۴۸ ق.آ.د.م (ادعای فقدان شرایط قانونی شهادت شهود) ارائه ی دلایل جدید راجع به فقدان شرایط قانونی شهادت، قابل پذیرش است. در تشخیص ماهیت این امر لازم است به ماده ی ۲۳۴ قانون فوق بنگریم:



«چنانچه پس از صدور رأی، برای دادگاه معلوم شود که قبل از ادای گواهی، جهات جرح وجود داشته ولی بر دادگاه محقی مانده و رأی صادره هم مستند به آن گواهی بوده، مورد از موارد نقض می باشد...» در تفسیر این ماده باید به دو نکته توجه کرد:

**اولاً:** حالتی که جهات جرح وجود داشته و بر قاضی مکتوم مانده، جزء موارد اشتباه قاضی محسوب نخواهد شد. چراکه براساس مفاد پرونده و اطلاعات موجود، رأی قاضی، صحیحاً صادر شده، پس قاضی اشتباه نکرده.

**ثانیاً:** منظور از «برای دادگاه معلوم شود» مذکور در فوق ماده ی ۲۳۴، دادگاه بدوی نیست. چرا که قاضی بدوی پس از صدور حکم نه تنها صالح در نقض حکم خود و اخذ مدارک جدید نیست، بلکه دیگر عملاً کسی برای ارائه ی دلایل جرح، به وی مراجعه نمی کند. (بلکه به مرجع تجدیدنظر مراجعه می کنند).

لذا نتیجه این است که قاضی، در زمان صدور حکم بدوی، براساس قانون و اطلاعات موجود، اشتباهی نکرده. اما بعداً، توسط طرف دعوا، دلیلی یافت می شود که مثبت مورد جرح بودن گواهان خواهد بود و با جمع آن با بند ب ماده ی ۳۴۸ در موارد جهات تجدیدنظرخواهی، می توان نتیجه گرفت موردی که طی آن، ارائه ی دلایل جدید در مرحله ی تجدیدنظر، قابلیت پذیرش خواهد داشت، ارائه ی دلیل بر جرح گواهان است. اما با عنایت به ماده ی ۲۳۳ ق.آ.د.م، ناظر به ماده ی ۱۷۰ ق.آ.د.ک در موارد جرح، «در اثبات جرح یا تعدیل گواه، ذکر اسباب آن لازم نیست بلکه گواهی مطلق به تعدیل یا جرح کفایت می کند، آنچه در اجرای بند ب ماده ی ۳۴۸ ق.آ.د.م به دادگاه تجدیدنظر ارائه می شود دلیل نیست بلکه صرف اظهار جرح یا تعدیل است. چرا که ارائه ی آن، تنها اثبات کننده ی عدم صلاحیت شهود طرف است و هنگامی که بحث از ارائه ی دلایل جدید در مرحله ی تجدیدنظر می شود، منظور ارائه ی دلیلی است که مستقیماً دعوا را اثبات یا نفی می کند. در حالی که دلیل جرح گواه تنها یکی از ادله را، بی اعتبار می کند. پس با وجود امکان ارائه ی دلیل بر جرح گواهان در مرحله ی تجدیدنظر، می توان براین موضع استوار بود که در آیین دادرسی مدنی ما، ارائه ی ادله ی اثبات دعوا در مرحله ی تجدیدنظر فاقد وجهه ی قانونی و بلا اثر است. همچنین قسمت ذیل بند الف ماده ی ۲۴۰ ق.آ.د.ک. «... یا فقدان شرایط قانون شهادت در شهود و یا دروغ بودن شهادت آن‌ها».

۲- در ماده ی ۲۵۲ ق.آ.د.ک «هرگاه دادگاه تجدیدنظر تحقیقات انجام شده در مرحله ی بدوی را ناقص تشخیص دهد یا بررسی اظهارات و مدافعات طرفین و سایر دلایل ابرازی را مستلزم احضار اشخاص ذی ربط بداند» حق احضار خواهد داشت. اما با کمی دقت در متن فوق، می توان به این واقعیت رسید که براساس صریح قانون فوق، دادگاه تجدیدنظر فقط در حالتی می تواند احضار کند که بررسی مدارک و ادله ی موجود در پرونده، مستلزم احضار اصحاب دعوا، آن هم برای اخذ توضیح راجع به همان مدارک موجود در پرونده باشد. پس احضار نباید علت خود را از دست دهد. یعنی نباید در آن، دلیل جدید ارائه شود. بلکه صرفاً باید در راستای توضیح ادله ی قبلی و موجود باشد.

پس اعتقاد دو مرحله‌ای بودن رسیدگی، در سیستم حقوقی حاضر، اعتقادی اشتباه است، وجود دادگاه تجدیدنظر، تنها به دلیل تصحیح اشتباهات دادگاه بدوی است و فلسفه ی دادگاه تجدیدنظر نیز همین است. چرا که علت ضرورت وجود دادگاه تجدیدنظر، احتمال اشتباه قاضی بدوی است و در صورت صحیح بودن رأی، دلیلی بر رسیدگی مجدد قضیه ی محکوم بها، وجود ندارد. ■



# ررسی اجمالی قاچاق مشروبات الکلی



مجید کیوانی

رئیس شعبه ویژه رسیدگی به جرائم قاچاق کالا و ارز تعزیرات حکومتی استان اصفهان:

در خصوص قوانین استادی جرم قاچاق مشروبات الکلی دو نظر مابین قضات وجود دارد:

## نظریه ی نخست:

عده ای از قضات معتقدند موضوع ورود مشروبات الکلی به کشور نه در قالب جرم قاچاق بلکه مشمول ماده ی ۷۰۳ قانون مجازات اسلامی بوده و در صلاحیت محاکم عمومی است. و با توجه به این که مشروبات الکلی خارجی می باشد و از طرفی حمل کننده یا نگهدارنده نمی تواند و یا همکاری نمی کنند که فروشنده دستگیر شود پس این امر قرینه است بر این که خود مشارالیه وارد کننده ی مشروبات می باشد چه در غیر این صورت بایستی فروشنده یا وارد کننده را معرفی کنند و در ضمن با توجه به مقدار مشروبات و این که خودش اظهار می دارد که مشروبات را برای فروش خریداری کرده است می توان او را به ماده ی ۷۰۳ قانون مجازات اسلامی مجازات نمود و این امر کاملاً منطبق با قانون می باشد. (نشست قضایی در دادگستری مهاباد، مرداد ۸۱) و همچنین عده ای قضات به نحو دیگری استدلال و معتقدند ۱- قانون مجازات اسلامی آخرین اراده ی قانون گذار است ۲- قانون خاص است ۳- مجازات اخف را اعمال می کند و اکثریت قضات دادگستری اصفهان نیز بر این باورند که موضوع مشمول ماده ی ۷۰۳ قانون مجازات اسلامی می باشد. (نشست قضایی قضات دادگستری اصفهان در بهمن ماه ۸۵) و در صلاحیت محاکم عمومی.

## نظریه ی دوم:

نظری که عده ای از قضات بر اجرای آن تأکید می ورزند آن است که طبق ماده ی ۴۵ قانون مرتکبین قاچاق، اشیاء ممنوع الورد در هر جایی از کشور که کشف شود، قاچاق محسوب می شود و چون ورود مشروبات الکلی ممنوع است، وقتی حامل، فروشنده را معرفی نمی کند، خود وارد کننده است و باید طبق مقررات حاکم به موضوع عمل شود و آن این که عمل وارد کننده ی مشروبات الکلی فعل واحد و دارای دو عنوان جرم یکی قاچاق و دیگری موضوع ماده ی ۷۰۳ قانون مجازات اسلامی است و طبق ماده ی ۴۶ قانون مجازات اسلامی در این مورد باید مرتکب، به مجازات اشد محکوم شود و چون مجازات ماده ی یک قانون مرتکبین قاچاق در مورد ورود اشیاء ممنوع الورد از مجازات ماده ی ۷۰۳ قانون مجازات اسلامی شدیدتر است، مرتکب باید به مجازات ماده ی یک قانون قاچاق محکوم شود. (نظر کمیسیون مندرج در مجموعه نشست های قضایی قوه ی قضائیه) و این نظری است که قضات محاکم



تعمیرات حکومتی نیز بر آن تأکید و ورود مشروبات الکلی را به عنوان قاچاق تلقی و رسیدگی می نمایند.

### تحلیل حقوقی:

۱- در قانون مجازات مرتکبین قاچاق مصوب ۱۳۱۲، مشروبات الکلی جزء کالای انحصاری بوده و ورود آن به کشور در حکم کالاهای ممنوع الورد بود. بعد از انقلاب موضوع ورود مشروبات الکلی به کشور در ماده ی ۱۴۵ قانون تعزیرات مصوب ۶۲ مطرح و مجازاتی که برای آن در نظر گرفته شده بود ۷۴ ضربه شلاق بود و در دیوان عالی کشور در جهت رفع ابهامات قانونی مبنی بر اعمال م ۱۴۵ ق تعزیرات یا قانون مرتکبین قاچاق و ایجاد وحدت رویه در رأی شماره ی ۵۹۵ مورخ ۷۳/۱۲/۹ اشعار داشت «چون به موجب ماده ی ۱ قانون مجازات مرتکبین قاچاق، تولید یا ورود و یا صدور مشروبات الکلی ممنوع بوده و مرتکبین آن وفق مقررات قانونی مستوجب کیفر هستند و از جمله مجازات مقررده پرداخت جریمه می باشد. لذا به نظر اکثریت اعضای هیأت عمومی دیوان عالی کشور مورد با ماده ی مرقوم انطباق داشته و رأی شعبه ی ۳۴ دیوان عالی کشور که بر مینا و اساس این نظریه صادر گردیده، موجه تشخیص می شود.» و در حال حاضر ماده ی ۷۰۳ قانون مجازات اسلامی جایگزین ماده ی ۱۴۵ قانون تعزیرات گردیده و تغییر در میزان مجازات نمی تواند زایل کننده اساس اجرای رأی وحدت رویه ی مذکور باشد.

۲- وارد کردن هرگونه کالایی، داخل کشور برخلاف مقررات جاری کشور مشمول عنوان عام قاچاق می باشد و تعیین مجازات خاص برای وارد کردن کالایی، داخل کشور موجب خروج موضوعی آن از عنوان عام قاچاق نمی گردد.

۳- جزء (۱-۳) بند ه تبصره ی ۷ قانون بودجه ی سال ۱۳۸۵ کل کشور با تعیین مجازات خاص برای قاچاق کالای غیرمجاز و ممنوعه هرگونه ابهام را در این خصوص رفع نموده و برابر بند ۱ قسمت (ب) مصوبه ی شماره ی ۱۸۰۰۵/ت/۳۴۹۲۶ ه - مورخ ۸۵/۲/۲۵ که در واقع به عنوان آیین نامه ی اجرایی قانون مزبور توسط هیأت دولت به تصویب رسیده، مشروبات الکلی به عنوان اولین قلم از اقلام کالاهای غیرمجاز و ممنوعه شناخته شده است. و جریمه ی قاچاق مشروبات به عنوان کالای ممنوعه ۱۰ برابر ارزش گمرکی کالا مقرر گردیده است.

۴- مصوبه ی مورخ ۸۱/۸/۱۸ مجمع تشخیص مصلحت نظام درباره ی تفسیر ماده ی ۲ قانون نحوه ی اعمال تعزیرات حکومتی راجع به قاچاق کالا و ارز در ارزیابی بهای کالا مشمول بندهای الف و ب ماده ی ۲ قانون نحوه ی اعمال تعزیرات حکومتی راجع به قاچاق کالا و ارز مصوب ۷۴/۲/۱۲ مجمع تشخیص مصلحت نظام، در مواردی که کالای قاچاق فاقد مالیت و ارزش شرعی باشد مالیت و ارزش عرفی آن ملاک ارزیابی است. علیهذا در پاسخ به نظریه ی عده ای از حقوق دانان که اشعار می دارند مشروبات الکلی فاقد مالیت می باشد و ورود آن مشمول قوانین قاچاق نمی گردد بایستی از پاسخ استفساریه مجمع تشخیص مصلحت نظام بهره جست. ۳۱/ک/»

# مجرمین سیاسی در قوانین موضوعه ایران

حسن فرهودی نیا (وکیل دادگستری - تبریز):

## مقدمه:

بزرگی فرموده است: جرم سیاسی به مثابه ی شمشیر دولبه است، تیغه ای مثبت دارد و آن دیگری منفی.

لبه ی مثبت آن مستلزم حمایت از کسانی است که جرأت و شهامت ابراز عقیده شان را دارند، بسیاری کسانی که معترض اند، مخالف اند اما از حد گفتگو و یا درد دل در محافل خصوصی فراتر نمی روند در حالی که در انتقاداتشان شدیدتر و غیرمنطقی تر از کسانی اند که عقیده ی خود را ابراز می کنند در مقابل ابراز کنندگان عقاید سعی می کنند منطقی تر باشند. پس کسانی که با شجاعت خود را به مخاطره می اندازند و در این جریان مرتکب جرمی می شوند قانون شکنی می کنند، نظم را بر هم می زنند، چون با هدف رسیدن به یک وضع آرمانی و مطلوب اخلاقی رفتار کرده اند اعتقاد عمومی بر حمایت از آنان است.

لبه ی منفی این شمشیر در برگیرنده ی این نکته ی ظریف است که اگر کلیه ی کسانی که با هدف پیشبرد کشور و با هدف صدمه زدن به حکومتی که سر کار است حمایت شوند نظم عمومی دچار اختلال می شود. عدالت اقتضا می کند این قشر حمایت شوند و نظم ایجاب می کند که هرج و مرج و آشوب در کشور سلطه پیدا نکند.

چه باید کرد؟ در تقابل این دو مصلحت کدام را بر دیگری باید رجحان داد؟ آیا در هر حال باید مطلوب جامعه را رسیدن به عدالت دانست و برای رسیدن به آن با قانون ظالمانه تیز باید مبارزه کرد؟<sup>۱</sup>

بدون تردید تفاوت انگیزه ارتکاب جرم در مجرمین سیاسی از سویی و مجرمین عادی از طرف دیگر مقتضی برخوردی متفاوت با آنان است. اولی با انگیزه ی شرافتمندانه و خیرخواهانه در صدد اصلاح غلط هایی است که به تصور او در دیکته حاکمان وقت قرار داده و از منشای روشنفکرانه و آرمانی خود را در معرض تضییقات احتمالی قرار می دهد و دومی از سر جاهلیت، عقب ماندگی فرهنگی، خودخواهی و بی اعتنائی به اصول جامعه مدنی جرم را می آفریند. مجرم سیاسی با فدا کردن امروز خود به فردای بهتر مردم می اندیشد و مجرم عادی فردای دیگران را قربانی منافع امروز خود می کند.<sup>۲</sup>

۱- نقل به مضمون از استاد دکتر کاتوزیان - متأسفانه به هنگام یادداشت به منبع این کلام دسترسی نیافتم.

۲- محمد رضا خسروی - «حقوق مجرم سیاسی» - ماهنامه دادگستر - شماره ۲ - بهمن و اسفند ۷۹ - صفحه ۸



در هر حال جرم سیاسی از جهت «تعین حقوقی» و عدم اهتمام قانون گذار ایران در تعریف آن داستان غم‌انگیزی دارد و مآلاً میدان بازی سیاست قاعده‌ی مدونی ندارد و نتیجتاً حقوق بازیگران این میدان نیز در هاله‌ای از ابهام قرار می‌گیرد.

## ۱) تعریف جرم سیاسی

به جهت پرهیز مقتن ایران در گذشته و حال از تعریف این جرم صاحب نظران مطابق درک و فهم خود تعاریف فراوانی از این جرم ابراز داشته‌اند که به جهت پرهیز از اطاله از ذکر آن‌ها در این مقال خودداری می‌شود.<sup>۳</sup>

شاید بتوان گفت «در صورتی که ارتکاب جرم موجب انزجار و تفرق‌ناپذیری مردم و جریحه‌دار شدن احساسات عمومی نگردد و اقدامات خشونت‌آمیز علیه حکومت به منظور ارضای تمنیات جاه‌طلبانه و حقارت‌آمیز نبوده و متکی بر آرمان‌های انسانی و نوع‌دوستانه، بهبود و اصلاح جامعه باشد» آن جرم سیاسی است و مرتکب آن مجرم سیاسی محسوب می‌گردد.

## ۲) مقررات پیش‌بینی شده در قوانین موضوعه ایران

### ۱-۲) قبل از انقلاب اسلامی ۱۳۵۷:

پس از قیام مشروطیت که ایران را در ردیف کشورهای دارای قوانین مصوب قرار داد جرائم سیاسی در کنار جرائم مطبوعاتی کم و بیش مورد توجه بوده است. هر چند در عمل مصادیق جرم سیاسی در عداد جرائم عادی به شمار می‌آمد و بعضاً محاکم نظامی مجازات‌های سختی را درباره‌ی مجرمین سیاسی اعمال کرده‌اند.

اصل هفتاد و نه متمم قانون اساسی مشروطیت مقرر می‌داشت: در مورد تقصیرات سیاسی و مطبوعات هیأت منصفین در محاکم حاضر خواهند بود.

در قوانین عادی قبل از انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ مقرراتی در ارتباط با مجرمین سیاسی به شرح ذیل به چشم می‌خورد:

### اول قانون مجازات عمومی ۱۳۰۴:

ماده‌ی ۲۶: احکام تکرار جرم درباره‌ی اشخاصی که به واسطه‌ی ارتکاب به جرم سیاسی محکوم شده‌اند جاری نخواهد شد.

۳- به عنوان نمونه به آثار ذیل مراجعه شود: محمد هاشمی- حقوق اساسی جمهوری اسلامی، ج ۲ چاپ ۷ ص ۴۴۹، پرویز صانعی- حقوق جزای عمومی ج ۱ چاپ ۲ بی تا ص ۳۸۹، محمد جعفر جعفری لنگرودی- ترمینولوژی حقوق، گنج دانش ص ۱۹۲، علیرضا نیص- تطبیق در حقوق جزای عمومی اسلام چاپ اول ص ۱۵۲ و ...



ماده ی ۵۴: جنحه و جنایات سیاسی مطلقاً و همچنین جنحه و جنایات عادی که در اثنای انقلابات سیاسی واقع شود ممکن است مورد عفو عمومی قرار گیرد.

ماده ی ۵۵: در جرائم سیاسی پادشاه می تواند نظر به پیشنهاد وزیر عدلیه و تصویب رئیس الوزرا تمام یا قسمتی از مجازات اشخاصی را که به موجب حکم قطعی محکمه صالحه محکوم شده اند عفو نماید و نیز می تواند در جرائم غیرسیاسی مجازات اشخاصی را که به اعدام محکوم شده اند تبدیل به حبس نماید ...

ماده ی ۵۹: اگر اشخاصی که برای ارتکاب جرم سیاسی محکوم به حبس تأدیبی می شوند ظرف یک سال از تاریخ اتمام مجازات و اشخاصی که برای ارتکاب همان جرم محکوم به مجازات جنائی می شوند ظرف پنج سال از تاریخ اتمام مجازات مجدداً محکومیت جزائی نداشته باشند به اعاده ی حیثیت نائل شده و محکومیت آن ها از سجل کیفری محو خواهد شد.

به طوری که بررسی ها نشان می دهد در قانون مجازات عمومی ۱۳۰۴ مجازات خاصی برای جرائم سیاسی در نظر گرفته نشده است و فقط در باب دوم این قانون تحت عنوان جرائم مضر به مصالح عمومی مقنن به ذکر برخی از موارد پرداخته است که کلاً یا جزئاً بدون ارتباط با جرائم سیاسی نیست.<sup>۴</sup> مع الوصف مقنن جرم سیاسی را تعریف نکرده است.

#### دوم- قانون محاکمه وزرا مصوب ۱۳۰۷:

به موجب این قانون محاکمه وزرا در اجرای اصل ۶۹ متمم قانون اساسی مشروطیت بر عهده ی دیوان تمیز قرار گرفت، در تبصره ی ماده ی ۸ آن آمده بود: در موارد تفصیلات سیاسی هیأت منصفه حضور خواهد داشت.

#### سوم- قانون مجازات مقدمین علیه امنیت و استقلال مملکتی مصوب ۱۳۱۰:

طبق این قانون تأسیس و شرکت در احزاب ضد سلطنت مشروطه (که یقیناً صیغه سیاسی دارد) مجازات جنائی برقرار شد.

#### چهارم- قانون راجع به وادار نمودن مجرمین به کار مصوب ۱۳۱۴:

در ماده ی ۱ این قانون به جرائم سیاسی اشاره شده و با مستثنی کردن مجرمین سیاسی برای مرتکبین جرائم عادی محکومیت به کار اجباری پیش بینی شد. بر این اساس مجرمین سیاسی قانوناً از کار اجباری معاف بودند.

#### پنجم- قانون سازمان امنیت و اطلاعات کشور مصوب ۱۳۳۶:

به موجب این قانون رسیدگی به جرائم سیاسی که تا آن زمان با دادگاه های عمومی بود در صلاحیت محاکم نظامی قرار گرفت و حتی این تغییر صلاحیت عطف به ماسبق هم شد. تبصره ی ۲ ماده ی ۳ مقرر می داشت «رسیدگی به بزه هایی که به موجب این قانون در صلاحیت دادگاه های نظامی شناخته شده و متهمین به ارتکاب بزه های مزبور که قبل از

۴- محمدعلی معتمد - حقوق جزای عمومی جلد ۱ دانشگاه تهران ۱۳۵۱ ص ۳۱۱ و صائمی، پیشین ص ۳۹۹.



تصویب این قانون در مراجع صالح دیگر تحت تعقیب قرار گرفته هرگاه بر علیه متهمین کیفرخواست صادر نگردیده پرونده های متشکله به دادستانی ارتش جهت تعقیب و رسیدگی فرستاده می شود.<sup>۵</sup>

ششم- لایحه ی قانونی استرداد مجرمین مصوب ۱۳۳۹:

ماده ی ۸ این لایحه متضمن بیان موارد استثناء شده از قاعده استرداد است بند ۲ این ماده مقرر می دارد هرگاه جرم ارتكایی از جرائم سیاسی بوده و یا از اوضاع و احوال قضیه معلوم شود که استرداد به منظورهای سیاسی به عمل آمده ... استرداد مورد قبول واقع نخواهد شد. طبق این مقرر تشخیص این که استرداد به منظورهای سیاسی به عمل آمده یا خیر با کشوری است که تقاضای واصله از کشور متقاضی را رؤیت می کند.

هفتم- ماده واحده قانون اصلاح قسمتی از قانون دادرسی و کیفر ارتش و بعضی از مواد

قانون مجازات عمومی مصوب ۱۳۵۴:

در این اصلاحیه نه تنها برای تأسیس یا شرکت در احزاب مخالف سلطنت مشروطه حبس دائم مقرر شد بلکه ماده ی ۳۱۰ آن مقرر داشت: هرکس با جمعیت های مذکور با علم و اطلاع به نحوی از آن ها در موضوع جرم همکاری داشته باشد نیز به حبس دائم محکومیت می یابد. در قسمت آخر این ماده تصریح شده بود:

هرگاه جمعیت های مزبور برای اجرای منظور خود اسلحه یا مواد منفجره تدارک کرده باشند تشکیل دهندگان و اداره کنندگان و هر یک از دارندگان سلاح یا مواد منفجره به اعلام محکوم می شوند.

۲-۲) بعد از انقلاب اسلامی ۱۳۵۷

اول- در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران اصلی گنجانیده شده است که از تحدید و تهدید حقوق فعالین سیاسی در حکومت این جمهوری جلوگیری می کند به نحوی که مجرمین سیاسی زین پس نه در پشت درهای بسته و بدون پشتوانه حمایتی افکار عمومی، بلکه در فضایی آزاد و رو در رو با ملت و در حضور نمایندگان آن ها از عملکرد خود در برابر حاکمیت دفاع کنند.<sup>۶</sup>

این اصل همان اصل ۱۶۸ قانون اساسی است که مقرر می دارد: رسیدگی به جرائم سیاسی و مطبوعاتی علنی است و با حضور هیأت منصفه در محاکم دادگستری صورت می گیرد. نحوه ی انتخاب، شرایط، اختیارات هیأت منصفه و تعریف جرم سیاسی را قانون بر اساس موازین اسلامی معین می کند.

۵- دکتر مرتضی محسنی- دوره حقوق جزای عمومی (پدیده جنایی) ج ۲ چ ۲- گنج دانش ۱۳۸۲ ص ۳۱۳

۶- سودان اسلامیان، جرم سیاسی جرمی علیه طرز اداره حکومت، ماهنامه ی حقوق و اجتماع شماره ۲۱ و ۲۲ سال

۱۳۸۰- ۵

**دوم-** ماده واحده لایحه ی قانونی رفع آثار محکومیت های سیاسی مصوب ۵۸/۰۱/۱۸ شورای انقلاب و ماده ی ۶ لایحه ی تشکیل دادگاه های فوق العاده رسیدگی به جرائم ضد انقلاب مصوب ۵۸/۰۴/۰۵.

تحولات انقلابی که موجب تغییر سیاسی نظام حاکم بر ایران گردید مقتضی وضع مقرراتی بود تا آثار محکومیت کسانی را که در رژیم گذشته محکوم به مجازات هایی شده بودند از بین ببرد که البته متغیلاً برای کسانی که اگر نظام تغییر نمی یافت هیچ نوع مسؤولیت جزائی برای آنان متصور نبود گرفتاری هایی پدید آورد.

به موجب ماده واحده رفع آثار محکومیت های سیاسی «محکومیت کلیه ی کسانی که به عنوان اقدام علیه امنیت کشور، اهانت به مقام سلطنت و ضدیت با سلطنت مشروطه و اتهامات سیاسی دیگر تا تاریخ ۵۷/۱۱/۱۶ به حکم قطعی محکوم شده اند "کان لم یکن و ملغی الاثر" تلقی می شود و کلیه ی آثار قبلی محکومیت مزبور موقوف الاجرا خواهد بود.» ماده ی ۶ مومی الیه مقرر داشت: هرکس خواه مستقلاً خواه با حمایت خارجی بر ضد حکومت جمهوری اسلامی ایران مسلحانه قیام نماید به اعدام محکوم می شود.

مقرره های مورد اشاره در این بند به خوبی بیان می دارند که چرا در وصف مجرمین سیاسی گفته می شود «قهرمانان فردا و مجرمین امروز اند» و «یا مجرمین امروز و قهرمانان فردا».

### **سوم-** قانون مجازات اسلامی

در این قانون که ترکیبی از قانون راجع به مجازات اسلامی مصوب ۱۳۶۱ و تعزیرات سال ۱۳۶۲ و مجازات اسلامی ۱۳۷۰ و ۱۳۷۵ محسوب می شود مصادیق جرم سیاسی ذکر شده ولی از نام گذاری و تصریح به سیاسی بودن شان استنکاف شده است. تنها در تبصره ی ۳ ماده ی ۳۷ قانون راجع به مجازات اسلامی و در ارتباط با اشتغال به کار زندانیان به مجرمین سیاسی اشاره شده بود: «ترتیب رسیدگی و نحوه ی احراز شرایط مذکور در فوق نسبت به محکومین جرائم سیاسی و نیز کیفیت پرداخت اجرت و ...» این تبصره در کتاب اول قانون مجازات اسلامی حذف شده است.

**چهارم-** قانون بازسازی نیروی انسانی وزارت خانه ها و مؤسسات دولتی و وابسته به دولت مصوب ۱۳۶۰:

هر چند این قانون به موجب ماده ی ۲۳ قانون هیأت های رسیدگی به تخلفات اداری مصوب ۱۳۶۲ کلاً فاقد اعتبار می باشد اما از جهت ذکر مصادیقی از جرم سیاسی و نظامی پیش بینی شده در آن مهم و قابل توجه است.

ماده ی ۱۵ قانون مزبور جرائم سیاسی و نظامی را بر دو دسته تقسیم نموده بود:

- الف) جرائم مربوط به قبل از انقلاب که عبارت اند از: ۱- همکاری با ساواک منحل،
- ۲- فعالیت در دوایر حفاظت در اجرای برنامه های خاص ساواک، ۳- فعالیت مؤثر در تحکیم رژیم گذشته و حزب رستاخیز، ۴- ارتباط جاسوسی با دول بیگانه و سازمانهای خارجی،



۵- عضویت در تشکیلات فراماسونری، ۶- نمایندگی مجلس شورای ملی و سنای سابق بعد از ۱۵ خرداد ۴۲، ۷- وزارت و معاونت وزارت، سفارت و استانداری رژیم بعد از ۱۵ خرداد ۴۲

ب) جرائم مربوط به بعد از انقلاب که عبارت اند از: ۱- قیام علیه جمهوری اسلامی ایران به هر نحو، ۲- همکاری با قوای نظامی بیگانه، ۳- عضویت در سازمان های جاسوسی علیه جمهوری اسلامی ایران و با جاسوسی و کسب اطلاعات محرمانه به نفع دول بیگانه یا گروههای داخلی که فعالیت آن ها ممنوع اعلام گردیده است.

#### پنجم- قانون فعالیت احزاب سیاسی مصوب ۱۳۶۰:

ماده ی ۱۶ این قانون با ذکر موارد تخلف سیاسی چگونگی برخورد و ضرورت رسیدگی به آن ها را طبق اصل ۱۶۸ قانون اساسی مقرر کرده است. ماده ی ۱۶ همین قانون در راستای تأمین عنصر دیگری از اصل ۱۶۸ یعنی نحوه ی انتخاب، شرایط و اختیارات هیأت منصفه در محاکم دادگستری، تهیه ی آیین نامه ای را به قوه ی قضائیه واگذار نموده است که با رعایت اصل ۷۴ قانون اساسی ظرف یک ماه بعد از تصویب قانون احزاب به مجلس شورای اسلامی تقدیم نماید.<sup>۷</sup>

ششم- قانون اعطای تسهیلات مربوط به آزادگان مصوب ۱۳۷۷ به آن دسته از افرادی که تا قبل از پیروزی انقلاب اسلامی محکومیت سیاسی داشته اند. این قانون اعطای تسهیلات پیش بینی شده برای آزادگان را شامل حال کسانی قرار داد که در رژیم گذشته محکومیت سیاسی داشته اند.

#### هفتم- طرح های اخیر

در تحولات سال های اخیر که جامعه به طرز محسوسی در صدد تجربه توسعه سیاسی برآمده بود موضوع جرم سیاسی و حقوق مجرمین سیاسی و ضرورت قانونمند شدن آن بیش از گذشته موضوع بحث و بررسی صاحب نظران واقع گردید و از جمله توجه باره ای از نهادهای غیردولتی<sup>۸</sup> و سپس دولت<sup>۹</sup> و نمایندگان<sup>۱۰</sup> را به خود جلب کرد. در حال حاضر و به نق از خبرگزاری جمهوری اسلامی لایحه تنظیم شده در خصوص جرم سیاسی و مطالعات

۷- در این رابطه مراجعه شود به سرمقاله ی روزنامه ی شرق - جرم سیاسی و زندنی سیاسی در قوانین موجود

مورخ ۸۳/۰۲/۱۵ در سایت ذیل: [www.greenlaw.blogfa.com](http://www.greenlaw.blogfa.com)

۸- کمیسیون حقوق بشر اسلامی - تدوین نهایی ۱۳۷۷/۰۹/۲۴

۹- لایحه جرم سیاسی پیشنهادی وزارت دادگستری مصوب ۱۳۷۹/۰۶/۲۴ هیأت وزیران

۱۰- طرح جرائم سیاسی نمایندگان مجلس ششم مشتمل بر ۲۳ ماده و ۴ تبصره در مورخه ۱۳۸۰/۰۳/۰۸ به تصویب مجلس رسید و مورد مخالفت شورای نگهبان قرار گرفت.



اولیه مربوط به آن در حال اتمام است و مراحل نهایی را در قوه قضائیه سپری می کند که پس از نهائی شدن قابل ارائه به دولت است.<sup>۱۱</sup> ■

#### فهرست منابع:

##### الف) قوانین

- ۱- قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران
- ۲- قانون مجازات عمومی مصوب ۱۳۰۴
- ۳- قانون مجازات اسلامی
- ۴- قوانین مصوب دیگر.

##### ب) کتب

- ۱- دکتر محمد هاشمی - حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران - جلد ۲ - چاپ هفتم - نشر میزان - ۱۳۸۲
- ۲- دکتر پرویز صانعی - حقوق جزای عمومی - ج ۱ - بی تا - چاپ دوم - دانشگاه ملی سابق
- ۳- دکتر محمد جعفر جعفری لنگرودی - ترمینولوژی حقوق - تهران - گنج دانش
- ۴- دکتر علیرضا فیض - تطبیق در حقوق جزای عمومی اسلام - تهران - امیرکبیر - ۱۳۶۵
- ۵- دکتر محمد علی معتمد - حقوق جزای عمومی - دانشگاه تهران - ۱۳۵۰
- ۶- دکتر مرتضی محسنی - دوره حقوق جزای عمومی - جلد ۲ - گنج دانش ۱۳۸۲

##### ج) مقالات

- ۱- محمدرضا خسروی - حقوق مجرم سیاسی - ماهنامه ی دادگستر - ش ۴ - بهمن و اسفند ۷۹
- ۲- سودان اسلامیان - جرم سیاسی جرمی علیه طرز اداره ی حکومت - ماهنامه حقوق و اجتماع - شماره ۲۲ و ۲۱ - سال ۵ - ۱۳۸۰

##### د) سایت ها

- ۱- مقاله جرم سیاسی و زندانی سیاسی در قوانین موجود به نقل از: [www.greenlaw.blogfa.com](http://www.greenlaw.blogfa.com)
- ۲- [www.server30.ima.com](http://www.server30.ima.com)

---

۱۱- مرحوم جمال کریمی راد (سخنگوی قوه قضائیه) و محمدرضا طهماسبی (مدیر کل تدوین لوایح و برنامه های قوه قضائیه) خبرگزاری جمهوری اسلامی ایران مرداد ماه ۸۵. [www.server30.ima.com](http://www.server30.ima.com)



# نامرکت

« ضرورت حذف عامل «تهدید» از قوانین

« تعرفه حق الوکاله در دعاوی خانوادگی

« زیرتبیح از نگاه حقوقی

« نقد مقاله آقای فرهاد جمعری



## بعقوب فرمانفر

اوکیل دادگستری - رشت

مجازات های مذکور در ماده ی ۲۰، قانون نحوه ی رسیدگی به تخلفات و مجازات فروشندگان لباس هایی که استفاده ی از آن ها در ملاء عام خلاف شرع است و یا عفت عمومی را حریجه دار می کند مصوب ۱۳۶۵ اجمالاً مشتمل بر موارد زیر است:

- ۱- تذکر و ارشاد ۲- توبیخ و سرزنش ۳- تهدید ۴- تعطیل محل کسب ۵- جریمه ی نقدی و شلاق ۶- لغو پروانه کسب... در این قانون علاوه بر فروشندگان برای واردکننده، تولیدکننده و استفاده کننده بر حسب مورد مجازات های پیش بینی شده است. در خصوص این موارد بیان نکاتی چند ضروری است:

**اولاً:** موارد مندرج در مواد یک و دو ماده مرقوم از جهت واژگان و مفهوم لغوی دارای معانی مشابه و مترادف است که وجوه افتراق مشخصی ندارد و در عمل موجب ابهام و اشکال بوده و نهایتاً فاقد ضمانت اجرای مؤثر است.

**ثانیاً:** تدبیر راه کار کفبری تعیین شده تحت عنوان «تهدید» عرفاً و قانوناً با ماده ی ۱۲ قانون مجازات معاشرت دارد زیرا به دلالت و حکایت همین قانون مجازات ها به پنج قسم «حدود- قصاص- دیات- تعزیرات و مجازات های بازدارنده» تعریف شده است. بنابراین واژه ی «تهدید» علاوه بر آن که در قالب هیچ یک از مجازات های مطروحه نمی گنجد، در بیان حقوق جزا نیز نمی تواند به عنوان مجازات «فعل یا ترک فعل» محسوب شود.

قبل از ورود به سایر زوایای این بحث لازم است بدو واژه ی «تهدید» تعریف گردد. تهدید در لغت به معنی ارتاب و ترسانیدن است و در اصطلاح حقوقی نیز به همین معنا استعمال می شود که تحقق آن به میزان توانایی «تهدیدکننده» به انجام کاری که نوعاً در شخص «تهدیدشونده» مؤثر واقع می شود بستگی دارد و امثله و مصادیق متعددی می توان برای آن ذکر نمود از جمله «شخصی کودکی را در سر راه مدرسه می رباید

و خانواده اش را تهدید می کند که اگر فلان مبلغ را نپردازند گروگان را خواهد کشت، یا ...» خواستگاری خانواده ی دختر مورد علاقه اش را تهدید می کند که اگر با ازدواج او موافقت نکنند دختر را خواهد ربود و... مصادیق و مضامینی از این قبیل...»

حال با توصیف فوق چگونه می توان مصداق عملی یک جرم را مبنای تعیین مجازات قرار داد؟... چنین تضاد و تناقضی نه تنها در معیارهای شاخه شده ی علم حقوق پذیرفته نیست بلکه به طور اعم در سایر علوم اجتماعی نیز فاقد توجه است ... متأسفانه در برخی از متون قانونی دیگر نیز واژه ی تهدید مبنای مجازات قرار گرفته منجمله در ماده ی ۵۴ قانون مجازات که عیناً نقل می شود:

«در جرائم موضوع مجازات های تعزیری یا بازدارنده هرگاه کسی بر اثر اجبار و اکراه که عادتاً قابل تحمل نباشد مرتکب جرمی گردد مجازات نخواهد شد. در این مورد اجبارکننده به مجازات فاعل جرم با توجه به شرایط و امکانات خاطی و دفعات و مراتب تأدیب از عطف و توبیخ و تهدید و درجات تعزیر محکوم می گردد...»

همین امر در قانون تعزیرات حکومتی نیز تکرار شده است که به هر صورت قید «تهدید» در قوانین مختلف به نوعی مطرح و مآلاً به عنوان مجازات توجیه علمی و عملی ندارد... ذکر موارد زیر قضیه را روشن تر می نماید:

طبق ماده ی ۶۶۸ قانون مجازات: هرکس یا جبر و قهر یا با اکراه و تهدید دیگری را ملزم به دادن نوشته یا سند یا امضاء یا مهر نماید و یا سند و نوشته ای که متعلق به او یا سپرده به او می باشد از وی بگیرد به حبس از سه ماه تا دو سال و تا ۷۴ ضربه شلاق محکوم خواهد شد...

طبق ماده ی ۶۶۹ قانون مجازات: هرگاه کسی دیگری را به هر نحو تهدید به قتل یا سررهای نفسی یا شرفی یا افشاء سری نسبت به خود یا بستگان او نماید از این که به این واسطه تقاضای وجه یا مال یا تقاضای انجام امر یا ترک فعلی را نموده باشد یا ننموده باشد به مجازات شلاق تا ۷۴ ضربه یا زندان از دو ماه تا دو سال محکوم خواهد شد.





منوط به وجود قوانین معتبر و مترقی، با ضمانت اجرای مؤثر است. ■



\*\*\*

#### علی نوریان

(رئیس شعبه بیست دادگاه عمومی حقوقی اصفهان  
ویژه خانواده)

براساس آئین نامه ی جدید تعرفه ی حق الوکاله، حق المشاوره و ... مصوب سال ۱۳۸۵، صرف نظر از ایراداتی که برخی نویسندگان مقالات حقوقی و وکلا به آن وارد نموده اند و در شماره های پیشین خبرنامه چاپ گردیده است، قرارداد حق الوکاله تنظیمی بین وکیل و موکل معتبر است (ماده ی ۱ آئین نامه) و ملاک محاسبه ی مالیات و سهم تعاون، در مواردی که قرارداد در بین نباشد تعرفه موضوع آئین نامه ملاک است و به موجب ماده ی ۲ آئین نامه چنان چه بر اساس قرارداد تنظیمی بین وکیل و موکل، میزان حق الوکاله مازاد بر تعرفه باشد درج مبلغ در وکالت نامه و ارائه ی آن جهت ابطال تمسیر مالیاتی (موضوع ماده ی ۱۰۳ قانون مالیات های مستقیم مصوب ۱۳۶۶) لازم است و چنان چه وکیل با کتمان واقعیت، مبلغ حق الوکاله را در وکالت نامه مطابق تعرفه اعلام و بر این اساس تمسیر مالیاتی ابطال شود ولی در واقع حق الوکاله ی بیشتری دریافت نماید عمل وی در صورت انطباق با ماده ی ۲۰۱ قانون مالیات های مستقیم، جرم و قابل تعقیب جزائی است. که امیدواریم وکلای محترم که کرازا در مقالات و سخنان خود از قدرت سخن رانده و خود را قانونمند و قانون گرا می دانند به این تکلیف عمل نمایند تا حقی از دولت نیز تضییع نگردد.

اما موضوع این مقاله تکلیف وکیل به پرداخت مالیات نیست، آن چه مد نظر است تحلیل ماده ی ۸ آئین نامه است که در بند الف ماده ی ۸ آمده است: «در دعای خانوادگی به طور مطلق مانند طلاق و تمکین یا دعای مالی ناشی از نکاح و طلاق و دعای امور حسبی حداقل ۳۰۰،۰۰۰ ریال و حداکثر ۴،۰۰۰،۰۰۰ ریال»

در مواد ۶۱۷ و ۶۲۱ همان مقوله «تهدیده صریحاً به عنوان یک اقدام مجرمانه مطرح شده که با تعریفی کاملاً مشخص برای عامل و مباشر چنین عملی مجازات پیش بینی شده است و در حقوق جزای اختصاصی، تهدید در تمامی اشکال و انواع خود از جمله جرائم علیه شخصیت معنوی افراد مباحث مفصلی را به خود اختصاص داده است و فعلی محسوب می شود که ضد ارزش و مغایر اخلاق و قانون است و نباید تحت عنوان مجازات به الگو و معیاری ارزشی، اخلاقی و قانونی تبدیل شود و چنین موردی در تدوین و تصویب قوانین جزائی بی سابقه است و نیاز به بازنگری و مذاقه دارد. با این توصیف حذف واژه ی «تهدیده» از متون قانونی تحت عنوان مجازات امری بدیهی و ضروری است هم چنان که بقای آن موجب تالی فاسد و بروز اشکال است زیرا مجازاتی قابل اجراء است که الزاماً در حیطه ی ضوابط شناخته شده ی قوانین کیفری بوده و با معیارهای عرفی و اخلاقی و اجتماعی انطباق داشته باشد.

به هر تقدیر اتخاذ تدابیر جزائی و اعمال مجازات ها به منظور حل و فصل صحیح و عادلانه ی اختلاف ها و جلوگیری از تعدی و تجاوز به حقوق فردی و اجتماعی و ایجاد تعادل و توازن در مناسبات جامعه است که به دور از خب و بغض و جدای از احساسات انتقام جویانه می تواند مطرح باشد و لاجرم هیچ قانونی شایسته نیست در نقش «تعدی و تهدیدکننده» ظاهر شود چرا که فلسفه ی وجودی قانون تحقق اصل اصلاح و تهدیب است نه ارعاب و انتقام... و اگر غیر از این باشد و اعمال و اجرای قانون از محدوده ی مقرر و شناخته شده فراتر رود دیگر امیدی به تحقق آرمان ها و مفاهیم عالی مانند مساوات و عدالت و اعاده و احقاق حقوق ستم دیده و سایر جهات مثبت نخواهد بود.

در این جنس که اهمیت فوق العاده ی کار تدوین قوانین توسط حقوق دانان آگاه و مجرب بیش از پیش آشکار می گردد نا آن چنان که زینده است در تصویب و تدوین قوانین اهتمام نمایند و این مهم میسر نخواهد بود مگر آن که مقوله ی مزبور از حیطه ی دخالت افراد غیرمتخصص خارج شود و در مسیر صحیح و اصولی خود قرارگیرد و ماحصل کلام این است که: حفظ و اعتدالی حقوق آحاد جامعه موکول و



حال صرف نظر از ایراد وارده به نحوه ی نگارش متن ماده که بعد از ذکر کلمه ی مطلق که شامل کلیه ی دعاوی خانوادگی اعم از مالی و غیرمالی می شود، مجدداً عبارت «با دعاوی مالی ناشی از نکاح و طلاق» گنجانده شده که از نظر آئین نگارش نامطلوب به نظر می رسد، متوالی است که برای برخی وکلای محترم و همکاران قضایی مطرح می شود و آن در مورد دعوی مطالبه ی مهریه است. صرف نظر از گروه قلبی که مهریه را دعوی مالی ناشی از نکاح نمی دانند بلکه آن را اثر عقد نکاح می دانند، اکثریت قضات و حقوق دانان، می پذیرند که مهریه از دعاوی مالی ناشی از نکاح است لذا ملاک تعیین حق الوکاله در دعوی مطالبه ی مهریه و با استرداد جهیزیه که از مصادیق بارز دعاوی مالی خانوادگی است و نیز مطالبه ی نفقه، همان ۳۰۰،۰۰۰ ریال تا ۴۰۰،۰۰۰ ریال است لذا وکلای محترم وظیفه دارند در مواردی که فراروداد حق الوکاله را ضمیمه ی وکالت نامه نمی کنند مبلغ حق الوکاله را دقیقاً قید نمایند و از ذکر عبارت طبق تعرفه خودداری نمایند. زیرا درج عبارت «طبق تعرفه، مبهم است و مأخذ محاسبه ی تمبر مالیاتی را مشخص نمی کند. (البته ضرورت دارد قسم قراردادهای وکالت نامه، از سوی مسئولین ذریبط طبق آئین نامه ی جدید چاپ گردد)

نکته ی دوم این که اگر طبق قرارداد تنظیمی بین وکیل و موکل، مبلغ حق الوکاله مازاد بر تعرفه باشد دادگاه هنگام صدور حکم بر محکومیت به پرداخت حق الوکاله، صرفاً باید میزان تعرفه ی قانونی را منظور نماید و توافق وکیل و موکل بر پرداخت حق الوکاله مازاد بر تعرفه ی قانونی، نمی تواند بر محکوم علیه بار شود لذا در این مورد، چون حق الوکاله مازاد بر تعرفه است دادگاه می تواند حداکثر مبلغ تعرفه ی قانونی که همان ۴۰۰،۰۰۰ ریال است را ملاک عمل قرار دهد. نکته ی سوم، آن که برخلاف تصور برخی وکلای محترم، پرداخت و ابطال تمبر مالیاتی در دعاوی خانوادگی، مشمول ماده ی ۴ آئین نامه نمی شود که ۶۰٪ آن برای مرحله ی بدوی و ۴۰٪ آن برای مرحله ی تجدیدنظر وصول گردد زیرا ماده ی ۴ مسراحتاً حق الوکاله ی مقرر در بندهای الف و ب و ج و د ماده ۳ را شامل می شود و پس از عبارت بند الف ماده ی ۸

آئین نامه، ذکر می از ۶۰٪ و ۴۰٪ نشده است زیرا وکلای محترم موظف هستند دقیقاً به همان مأخذ تعرفه ای که در وکالت نامه درج می نمایند تمبر مالیاتی ابطال نمایند.

به نظر می رسد آن چه که فوقاً بیان شد شامل بند ج ماده ی ۸ که مطلق دعاوی غیرمالی را ذکر نموده نیز می شود. در پایان از وکلای محترم تقاضا داریم چنان چه نظر مخالف دارند یا عقیده یا برداشت دیگری از آئین نامه ی فوق دارند، صرف نظر از تعصب شغلی و یا ایرادات وارده به آن، اعلام فرمایند تا با تقاضای و نزدیک شدن دیدگاه ها، اختلاف برداشت ها کاهش یابد و حقوق مردم از یک سو و حقوق دولت از سوی دیگر مورد تضییع واقع نشود زیرا همه اعتقاد داریم که در راه اعتدالی حقوق گام برداریم و لذا گام نهادن در مسیر اعتدالی حقوق، می طلبد که از تعصبات شغلی و حرفه ای صرف نظر نماییم. ■



\*\*\*

#### سیامک یادرونی

(کارشناس ارشد حقوق)

بالآخره نیکی که جناب آقای هنرمند با مجموعه ی براضطراب (زیر تیغ) بر اکتار و احساسات خیل عظیم مخاطبین شان گشایشه بودند به سرانجام رسید. در این که مجموعه ی زیر تیغ با بهره گیری از بازی های خوب داستان جذاب و کارگردانی استادانه توانست به حد اعلای موفقیت در جذب تماشاگر برسد. صحبتی نیست. ضمن این که بحث درباره ی عناصر فنی فیلم در حوزه ی تخصص نویسنده نمی باشد، اما نکته ی حائز اهمیت از نگاه بنده: در ابتدا به نظر می رسید فیلمنامه بر محور این نکته ی قضایی شکل گرفته باشد. اما در انتها مشخص شد رویکرد فیلم به این قانون حقوقی اسلامی، اتفاقی بوده است. می دانیم که یکی از مهم ترین ابواب فقه اسلامی، بخش قضاوت می باشد. علمای شیعه از نخستین ادوار تدوین فقه امامیه نگاه ویژه ای به مسأله ی قضا داشته اند که این



قاتل بودن محمود بر حسب شهادت شهود یا قسامه یا علم قاضی قابل اثبات نیست زیرا با این تبصره ماده ی ۲۳۶ اعمال نخواهد شد) لذا این مورد دقیقاً مشمول ماده ی ۲۳۶ قانون مجازات اسلامی است و بنابراین حکم محمود قصاص نیست اما فیلسافه نه تنها به این مورد که نقطه ی عطفی در حقوق اسلامی است عنایتی نداشت بلکه مکرراً در فیلم عنوان می شد که محمود محکوم به قصاص است. البته دادگاه رسیدگی به قتل هرگز تشکیل نشد و محکمه چنین حکمی صادر نکرد اما بیان این نکته از زبان شخصیت ها برای تماشاگر عام شکی در رابطه با حکم قصاص باقی نمی گذارد و این یعنی ندیده گرفتن مفاسد میراث فقهی و حقوق تشیح. اصرار این مجموعه بر نشان دادن تصویری غریب از دادگاه نیز به نوعی بر اتهامی که بر فیلم وارد کردیم صحنه می گذارد. رفتار قاضی، جایگاه ویژه ی متهم، دفاع وکیل در حال قدم زدن، چکشی که قاضی برای سکوت جلسه استفاده می کند و مواردی از این قبیل شواهدی است برای آن چه بیان کردیم. باز هم تکرار می کنم که منظر نگارنده انکار جذابیت ها و هنرمندی های به کار رفته در این فیلم نیست و حتی می توان این مجموعه را مجموعه ی بسیار موفقی در راه آموزش حقوق شهروندی دانست بلکه تنها افسوسی است بر این که ای کاش «ارزش آن چه را خود داشته و داریم» نسبت به «آن چه دیگران به تازگی به دست آورده اند» بیشتری دانستیم تا زمانی که سازمان بین المللی نامه ی علی بن ابیطالب به مالکک اشتر را پیشرفته ترین نامه ی حقوق بشر اعلام می کند، انگشت تعجب به دهان بگیریم! ■



\*\*\*

#### محبوبه فیاض

(کارآموز وکالت)

هنگامی که دکتر محمد مصدق لایحه ی استقلال کانون وکلا را تحریر کرد تا از آن نه دستگامی در مقابل قوه ی قضائیه که نهادی مستقل و کارآمد برای احقاق حقوق ملت بسازد گمان نمی کرد که ۵۵ سال بعد جوانی با ادعای «حقوق خولدگی» و

نگرش در واقع بازتاب اهمیتی است که شارع برای این بخش قائل است. یکی از ویژگی های احکام اسلامی و بالتبع احکام قضایی در مقایسه با سایر سیستم های قضایی انعطاف پذیری آن ها در شرایط مختلف است. در روایتی نقل شده که مردم شخصی را با لباس خونین و با چاقویی در دست بر سر جسد خون آلود مردی دیدند او را گرفتند و نزد امیرالمؤمنین بردند و او نزد حضرت به قتل اقرار کرد. پس از آن که شخص دیگری به نزد حضرت آمد و اقرار به قتل عمدی همان مقتول کرد، حضرت از شخص اول سؤال فرمودند آیا تو او را به قتل رساندی؟ این بار در جواب قتل را انکار کرد و گفت من قصاب هستم و به طور اتفاقی در آن صحنه حضور داشتم و از آن جا که همه ی ظواهر علیه من بود چاره ای جز پذیرفتن اتهام قتل ندیدم. امیرالمؤمنین (ع) پس از آن، حکم به سقوط قصاص و همین طور دیه از هر دو و پرداخت دیه ی مقتول از بیت المال صادر فرمودند و در جواب اصحابی که به این حکم به دلیل تعارض به ادله ی قصاص اعتراض نمودند این گونه استدلال فرمودند که «این شخص همان طور که کسی را کشته است شخص دیگری را نیز از مرگ نجات داده است.» این که آیا این انعطاف پذیری را در حقوق موضوعه نیز می توان وارد پذیرفت یا این سیره ی پیامبر اکرم (ص) و امیرالمؤمنین (ع) در انعطاف دادن به قوانین در زمان ما نیز می تواند جاری باشد یا نه بحثی جداگانه و جدی و تخصصی می طلبد.

اما به هر حال بنابراین روایت ماده ی ۲۳۶ قانون مجازات اسلامی بیان می دارد: «اگر کسی به قتل عمدی شخصی اقرار کند و پس از آن دیگری به قتل عمدی همان مقتول اقرار نماید در صورتی که اولی از اقرارش برگردد قصاص یا دیه از هر دو ساقط است و دیه از بیت المال پرداخت می شود و این درحالی است که قاضی احتمال عقلایی ندهد که قضیه توطئه آمیز است.» در ابتدا به نظر می رسد فیلسافه ی مجموعه ی زیرتیغ به محور این ماده ی قانونی منسجم شده باشد زیرا همان طور که دیدیم ابتدا خسرو به اشتباه مقتول شناخته شد و در آخرین لحظات در کلاتری به قتل اقرار کرد پس از آن استاد محمود خود را به عنوان قاتل معرفی کرد و خسرو قتل را انکار کرد (از سویی



«وکیل‌زادگی» پیدا شود که تلاش برای حفظ استقلال و آزادی این یادگار بالرش را «احصاطلی» و «آریستوکراسی» بخواند! و به یقین تعجب دکتر بیشتر می‌شد وقتی درمی‌یافت که این حقوق‌خوانده‌ی جوان راه دستیابی به «مکانیزم بازار» «افزایش حق انتخاب» و «ایجاد فضای رقابتی مبتنی بر شایستگی» را در ایجاد یک دستگاه موازی دولتی در کنار نهاد مدنی کانون وکلا و ادغام آن دو بداند هرچند این گونه موضع‌گیری‌ها از جانب برخی از فارغ‌التحصیلان حقوق قبل درک است. آن چیزی که این دوست عزیز تحت عنوان «تعیین صلاحیت» نام برده‌اند آزمون کتبی، دوره‌ی کارآموزی و اختیاری است که حقوق‌خوانده‌ها باید با موفقیت بگذرانند تا پروانه‌ی وکالت دریافت کنند آن چیزی که ۲۵ سال قبل از مرحوم دکتر مصدق توسط علی اکبر خان داور پایه‌گذاری شد تا وکلای جوان فرا بگیرند که انسان‌ها را با عینک پوسیده‌ی طبقاتی ننگرند و حق را بستانند خواه از آن متمول زاده‌ای منتقد باشد یا از آن خیابان‌نوازی مطرود و بیاموزند که حرفه‌ی وکالت نه جولانگاه «لیبرال دموکرات‌های جداپا» است نه «شیفتگان و شیلدیان مارکس فیلسوف یا جامعه‌شناس» یا ترکیبی از آن! بلکه میدان جهاد و تلاش وکلای کارآموده‌ای است که حق را ورای پرده‌های فلسفه، ایدئولوژی و جایگاه اجتماعی جستجو و احقاق کنند.

ایشان در نوشته‌ی خود تحت عنوان «... ما را از کودتا علیه نهاد مدنی نترسانید» و همچنین در حاشیه چاپ نوشته‌شان به کرات از دموکراسی‌خواهی و اصلاح طلبی دم زده‌اند و حتی در جایی خود را یک «لیبرال دموکرات خدا پاور» معرفی کرده‌اند! کسانی که با الفبای لیبرال دموکراسی آشنا باشند می‌دانند که تحقق جامعه‌ی مدنی مسبق به کوچک شدن دولت است حال آن‌که تشکیل ساز و کاری موازی و دولتی با نهادی مستقل و مدنی نتیجه‌ی جز حجیم شدن دولت و رسوخ آن در خصوصی‌ترین لایه‌های زندگی شهروندان یعنی استیفای حقوق‌شان ندارد. حال توجیه‌ایشان از جهان جامعه‌ی به ظاهر مدنی که در آن بازار آزاد و شایسته‌سالاری از طریق پیوستن

نهادهای مستقل مدنی به نهادهای دولتی ایجاد می‌شود خود جالب و شایسته است.

گذشته از تعبیرات جالبی که از این قضیه (ادغام کانون وکلا و تشکیلات ۱۸۷) بیان شده است نگرانی این شهروند وظیفه‌شناس در مقام تذکر به جامعه‌ی حقوقی کشور در راستای عمل به وظایف ملی-میهنی خود و رهبری حرکت‌های آزادی‌خواهانه قابل ستایش است هرچند متأسفانه ایشان متوجه نشده‌اند که آن چه در راستای از بین بردن آن قلم به دست گرفته‌اند نمره‌ی گوشه‌ای از همین حرکت‌های آزادی‌خواهانه به رهبری حقوق‌خوانده‌ای به نام دکتر محمد مصدق است.

از بحث پیرامون لزوم استقلال کانون وکلا از قوه‌ی قضائیه و جزئیات شکوایته‌ی آقای فرهاد جعفری که بگذریم نکته‌ای جلب توجه می‌کند و آن این‌که برخلاف آن چه استنباط شده است هنوز حرکتی جدی از سوی جامعه‌ی وکلای کشور در حفظ استقلال این نهاد صورت نگرفته و آن چه تاکنون شاهد آن بوده‌ایم چیزی جز چند مقاله‌ی محافظه‌کارانه و سخنرانی محدود بوده است و در واقع کانون وکلای دادگستری هنوز از کلبه‌ی ظرفیت‌های قانونی خود در راه این مهم استفاده نکرده است.

نهایتاً این که رشد و بقای هر نهاد مستقل مدنی بسته به هوشیاری کلیت و پویایی اجزای آن است. این اولین وظیفه‌ی یک نهاد مدنی است که در مقابل مشکلات و موانع بر سر راه اعضای خود نهایت حساسیت و واکنش را نشان دهد و برای رفع آن از هیچ تلاشی در چارچوب قانون دریغ ننماید. از طرفی همان‌طور که در هر سیستمی تدریجی‌ها و کندروی‌هایی محتمل و متصور است که در صورت عدم واکنش به موقع از سوی سایر اعضا، به حساب کلیت نهاد گذاشته می‌شود کانون وکلا نیز باید با ایجاد فضای خودانتقادی باعث ایجاد بستری مناسب جهت تضارب آراء در درون این نهاد مدنی شود باشد که در آینده حرف نشنیده‌ای از خارج از گود به گوش نرسد. ■



## مشاوره حقوقی تلفنی

محمد رضا محمدی جرقویه ای



### اکبر میخ فروش زاده اصل از اصفهان

- سلام، من با همسر من مشکل دارم و به نازگی مهریه اش را به اجرا گذاشته و منتظرم که به زودی برای طلاق مرا به دادگاه بکشاند. حالا امروز که به خانه رفته ام می بینم که خیلی مهربان شده و با خوبی و ملایمت پذیرایی کرده و هیچ هم غر نمی زند. حال خواستم ببینم از نظر حقوقی این رفتارها چه معنی دارد؟ و من چه عکس العملی باید نشان دهم؟ مشاور: از نظر حقوقی هیچ معنایی ندارد. احتمالاً شما زنگ در را اشتباه فشار داده اید؟ - متشکرم.

\*\*\*

### ویدا آیدا زاده از اصفهان

- سلام، من یک خواستگار دارم که بسیار رمانتیک و احساساتی است و در یک نامه ای ۱۵۷ صفحه ای احساساتش را بیان نموده است. حال من هم می خواهم جواب او را بنویسم خواستم با شما مشورت کنم و بپرسم به نظر شما من چه چیزی بنویسم که به درستی پاسخ آن همه احساسات لطیف و دوست داشتنی را داده باشم؟ مشاور: شما در یک جمله ی رمانتیک بنویسید: از مال دنیا چه چیزی دارید؟ - متشکرم.

\*\*\*

### کامبیز صفر پرور زاده فرع از اصفهان

- سلام، من حدود ده سال قبل با خانمی به نام ژینوس - ک ازدواج کردم. اخیراً متوجه شده ام که قبل از ازدواج اسمش صغری بوده ولی آن را تغییر داده حال خواستم ببینم می توانم عقد را فسخ کنم؟ آیا این تدلیس در ازدواج نیست؟ مشاور: ببخشید لطفاً خودتان را معرفی بفرمایید. - من کامبیز صفر پرور زاده فرع هستم.





مشاور: چه جالب! ما در دوره ی دبیرستان یک همکلاسی داشتیم به نام غضنفر صفر پرور زاده فرح. شما با ایشان نسبتی ندارید؟

- چرا راستش را بخواهید خودم هستم بعداً اسمم را عوض کردم.

مشاور: خوشبختم پسر تو کجا این جا کجا خیلی دلم می خواست بینمت. حالا هم یک جایی فرار بگذار تا همدیگر را بینیم.

- ای به چشم! من هم خیلی دلم برای شما تنگ شده بود.

مشاور: خوب پس کجا وعده؟

- هر جا شما بفرمایید.

مشاور: کی انشاءالله؟

- هر وقت که شما بفرمایید.

مشاور: پس فعلاً خداحافظ.

- خداحافظ خیلی از دیدار مجدد شما خوشحال شدم.

\*\*\*

#### ناشناس از ؟؟؟؟

-سلام، من خودم کارآموز وکالت هستم و هیچ سوالی هم ندارم و اگر هم شما سوال داشته باشید جواب می دهم؟

مشاور: خوشبختیم. فرمایشان را بفرمایید؟

- خواستم بگویم من قبلاً به صدا و سیما خیلی انتقاد داشتم ولی از وقتی جشن استقلال کانون در اصفهان برگزار شد قدر صدا و سیما را دانستم.

مشاور: چطور مگر؟

- شما خودتان دعوت شده بودید.

مشاور: من<sup>۱</sup> از طرف کانون خیر ولی از طرف یکی از دوستان وکلا به در هر حال نفرمودید چه ارتباطی بین جشن و عملکرد صدا و سیما بود؟

- آخر تلویزیون بدون این که از ما پول بگیرد سخنرانی بخش می کند در جشن مذکور کلی پول از ما گرفتند و سخنرانی به خورد ما دادند.

مشاور: ببخشید خودتان را معرفی کنید؟

- ... بوق بوق.

خبرنامه: به خوانندگان عزیز این مزده را بدهیم که این کارآموز منافق، نمک نشناس... بقیه ی الفاظ به کار رفته به دلیل بیم بدآموزی حذف شده است... از طریق صدای ضبط شده در تلفن شناسایی و پروانه ی او باطل شد.

\*\*\*

۱- منظور از «من»، من نوعی نیست بلکه من شخصی است.

